



فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
سال بیست و سوم | شماره ۹۰ | زمستان ۱۳۹۶

دستنویسی کهن از دیوان همام الدین تبریزی

(آیات و نکات نویافته)^۱

علی حیدری یساولی *

چکیده

نگارنده نسخه کهن دیوان اشعار همام الدین تبریزی (متوفی ۷۱۴ قمری) را که به سال ۷۳۹ ق. کتابت شده، توصیف می کند، آنگاه بر اساس آن ۱۹۴ بیت از اشعار او را که در نسخه چاپی دیوان نیامده، نقل می کند. نگارنده تفاوت هایی میان نسخه خطی یادشده با چاپی و نیز نکاتی در باره علت سرایش بعضی از اشعار را برای نخستین بار مطرح می کند، و اثرپذیری همام تبریزی از سعدی شیرازی را نشان می دهد.

کلید واژه

تبریزی، همام الدین (متوفی ۷۱۴ ق.؛ دیوان همام الدین تبریزی (کتاب) - نسخه خطی ۷۳۹؛ پژوهش های نسخه شناسی؛ ادبیات فارسی - قرن هشتم.

دستنویس شماره ۱۶۵۰۹ در کتابخانه بزرگ آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) کهن ترین و کاملترین صورت موجود از دیوان اشعار همام الدین تبریزی (م ۷۱۴ ق) است که به تاریخ

۱ نگارنده این مقاله، دیوان همام تبریزی را بر اساس این دستنویس کهن در دست چاپ دارد.

* پژوهشگر در زمینه ادبیات فارسی و میراث مکتوب

۷۳۹ ق (یعنی ۲۵ سال پس از درگذشتِ سراینده) در ۱۱۰ برگ کتابت شده و در قیاس با دیوان چاپ شده، ۱۹۴ بیت از سروده‌های این سخن پردازِ نامدارِ عهدِ ایلخانانِ مغول را که پیشتر ناشناخته مانده بود، رونمایی می‌کند. به یمنِ یافت شدنِ این دستنویسِ ارزشمند، قطعه شعری از پدرِ شاعر (علاء الدّین افریدون) به همراه دو قطعه و یک قصیده در مرثیه درگذشتِ همام از دستبردِ فراموشیِ روزگار در امان مانده‌اند. از ویژگیهای برجسته دستنویس مزبور، وجودِ دو غزل و دو رباعی به زبانِ تبریزی در میانِ برگهای کهنِ آن می‌باشد. نوشتارِ پیش رو، گزارشی است از بخش‌های گوناگون دستنویس، مقایسه آن با صورتِ چاپ شده دیوان و ذکر تفاوت‌ها، و نیز ارائه ابیاتِ نویافته و نکاتی در بابِ علتِ سرایشِ برخی از اشعار که پیش ازین در دسترس پژوهشگران تاریخ ادبیات فارسی نبوده‌اند.

یکی از آرزوهای شادروان علامه محمد قزوینی، به چاپ رساندن دیوانِ همامِ تبریزی - البته چاپی از جنسِ چاپِ تاریخ جهانگشای مصححِ خود ایشان، با همان باریک بینی‌ها و نکته‌سنجی‌های شگرف - بود که البته عمرِ سرتاسرِ برکاتِ معظم له در تحققِ آن وفا نکرد. علامه دقیق‌النظر، به مناسبتِ شناساندنِ دستنویسی از دیوانِ همام، نوشته‌اند: «دیوانِ همامِ تبریزی ... که نسخه نسبتاً خوبی از آن مورّخه ۸۱۶ ق در کتابخانه ملّی پاریس به علامتِ S.P. ۱۵۳۱ موجود است، اغلبِ اشعارش در مدح سلاطین و اعیان و رجالِ عهدِ مغول است، مانند صاحب دیوان و رشید الدین وزیر و غازان و سلطان احمد [تگودار] و غیرهم، و مزیتِ دیگر آن آنکه چون معاصر و رقیبِ شیخ سعدی بوده است، اغلبِ غزلیات او را جواب گفته است، لهذا حتماً شایسته طبع است، و اگر عمری باقی ماند پس از اختتام جهان‌گشا باید این دیوان را به خرج اوقافِ گیب به طبع رساند».^۱

بعدها این آرزوی علامه شادروان، با تشویق استاد منوچهر مرتضوی و نشانی دادنِ ایشان از دستنویسِ کتابخانه ملّی پاریس، به همتِ استاد رشید عیوضی، تا حدودی محقق شد.^۲

۱ نک: یادداشت‌های قزوینی، ج ۴، ص ۲۶۸.

۲ پیشتر، دیوانِ همام به چاپ سنگی رسیده و در سال ۱۳۳۳ ش. نیز جناب مؤید ثابتی، به چاپِ منتخبی از این دیوان دست‌پازیده بود.

جناب عیوضی در تصحیح انتقادی دیوان همام، از دو دستنویس دیوان و نه جنگ بهره برده است. مصحح گرامی، دستنویس کتابخانه ملی پاریس، مورخ ۸۱۶ ق را که تا آن روزگار، کهن ترین و کاملترین صورت دیوان همام بود، اساس قرار داده و در مرتبه بعد، آن را با دستنویس کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، مورخ ۸۲۱ ق مطابقت داده است و در مواردی که دو دستنویس اخیرالذکر نتوانسته اند، نقصان یا نادرستی ضبطی را آشکار کنند، از جنگهایی چون مونس الاحرار فی دقائق الأشعار محمد بدر جاجرمی، مورخ ۷۴۱ ق. و مجموعه لالا اسماعیل، مورخ ۷۴۱ و ۷۴۲ ق. برخوردار بوده است.

گفتنی است که با وجود افتادگی بخش چشمگیری از دستنویس دانشگاه پنجاب - شامل مقدمه دیوان، اشعار عربی، مدایح، قصاید و شماری از غزلیات (از الف تا حدود نیمی از د) - همین دستنویس ناقص، ۲۸۹ بیت را به دستنویس اساس اضافه کرده است. با توجه به این نکته - چنانکه مصحح دیوان تصریح نموده اند - منبع استنساخ دستنویس های پاریس و پنجاب یکسان نبوده است. حال با توجه به مقدمه دیوان همام که از گردآوری اشعار پراکنده این سراینده نامدار پس از درگذشت وی و به دستور وزیر دانشمند، خواجه رشید الدین فضل الله همدانی، پرده برمی دارد و نیز وجود دستنویس کهن کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره) که شمار قابل توجهی از اشعار همام را برای نخستین بار چهره گشایی کرده است، می توان به این اصل قایل شد که نزدیک ترین صورت به دیوانی که در زمان خواجه وزیر ترتیب و تدوین یافته، همین دستنویس نویافته است. یکی از نکات قابل توجه این دستنویس که می تواند بر کتابت آن از روی دستنویس گردآوری شده در زمان خواجه رشید الدین فضل الله، مهر تأیید بزند، جملات دعایی «خَلَدَ الله ملکه» و «خَلَدَ الله ملکه و ثَبَّتَ دولته» پس از نام سلطان محمد اولجایتو است؛ این نکته خود تاریخ تدوین نخستین دیوان همام را ما بین سالهای ۷۱۴ ق (سال درگذشت همام) و ۷۱۶ ق (سال درگذشت سلطان اولجایتو) مشخص می کند.^۱ تصحیح دیوان اشعار همام تبریزی با استفاده از این دستنویس کهن، تحقق کامل آرزوی

۱ استاد ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات خود (ج ۳/۲، ص ۷۱۹) تاریخ تدوین دیوان همام را میانه سالهای ۷۱۴ و ۷۱۸ ق. (سال قتل رشیدالدین فضل الله) مسلم دانسته اند.

علامه قزوینی را - که همان ارائه چاپی منقح و دقیق، شامل همه یا بیشتر سروده های همام است - دست یافتنی می نماید.

مشخصات دستنویس :

این دستنویس کهن و بسیار نفیس در مجلد ۴۲ فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره)، ذیل شماره ۱۶۵۱۰ شناسانده شده است. علی شاه بن علی الصائغ الاصفهانی - همان کاتب دستنویس دیوان جلال الدین عتیقی - دیوان همام را در تاریخ ۷۳۹ ق و در ۱۰۹ برگ (هر برگ ۲۳ سطر) کتابت کرده است.

در برگ آغازین دستنویس مورد نظر، چهار بیت از سیف حدادی (از سرایندگان هم روزگار همام) با موضوع برتر شمردن همام بر سعدی شیرازی به چشم می خورد؛ « الدّاعی الضعیف سیف حدادی بدیهه... گوید :

هر که خواند سخن از دفتر و دیوان همام
 دوش می گفت یکی سعدی ازو به باشد
 گفتمش هرزه مگو عقل چنین نپسندد
 یافت سعدی به سخن قطره ای از کام خضر
 تحفه از فاتحه آرد به تن و جانِ همام
 که سخن چیدی ازو طبع سخندانِ همام
 مگر ای سفله نه ای بهره ور از خوانِ همام
 خود خضر یافت زسرچشمه حیوانِ همام

پس از این ابیات، در میانه صفحه، دایره ای ترسیم شده و در آن نوشته شده است : « دیوان مولانا افضل الشعراء همام المله و الدین تبریزی رحمة الله ». همچنین بلافاصله، یادداشت وقفی به این شرح آمده است : « قد وقف هذا الكتاب السيد نعمان الطرسوسی بمدرسة حلیمه خاتون سنة ۱۱۲۷ ».

نکته قابل توجه در این صفحه عنوان دستنویس، یادداشت دیگری است که به خط ریز در حاشیه سمت راست ضبط شده است؛ « من کُتِبَ أعجز خلق الله ... جمال محمد بن محمد ... سنة ۷۶۷ ».

محتویات دستنویس، از برگ ۲- الف، با دیباچه منشور دیوان همام که در بردارنده گزارشی از چگونگی گردآوری اشعار پارسی و عربی شاعر است، چنین آغاز می شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ حمد و سپاس حضرت خالق را که طوطی نطق بر شاخسار شجره مبارکه فکر به شکر نعمای او شکر خاست و عندلیب عقل در وصف گلزار صنایعش به هزار دستان گویاست ...».

پیش از معرفی بخش های گوناگون دستنویس، به همراه ارائه اختلافات قابل توجه آن در قیاس با دیوان چاپ شده همام و نیز رونمایی از ابیات و نکات منحصر در آن به فرازهایی نویافته از این منبع درخشان که در روشن تر شدن تاریخ زندگی، شخصیت و آثار یکی از بزرگترین سرایندگان ایران، اثری بسزا خواهد داشت، اشارت خواهم کرد:

۱) درباره نام همام در تاریخ ادبیات ایران (ج ۳/۲، ص ۷۱۳) آمده است: «در غالب مآخذ، نام او به سادگی، همام یا همام الدین، و در بعضی مانند ریاض العارفین، همام الدین محمد ذکر شده، لیکن در مقدمه ای که به امر خواجه رشید الدین فضل الله پس از جمع آوری دیوان همام بر آن نوشتند، نام او را همام المله و الدین علاء الاسلام والمسلمین ذکر کرده اند و از آن چنین بر می آید که همام الدین لقب و علاء اسم او بوده است و قول آنان که او را همام الدین بن علاء تبریزی نوشته یا همام الدین محمد به علاء گفته اند، مورد تأمل است».

عنوان قطعه مضبوط در برگ ۱۰۵ - الف دستنویس، صحیح نظر استاد ذبیح الله صفا که نام همام را علاء دانسته است، باطل می کند و نام پدر همام را که از اصحاب فضل و معرفت در شمار بوده، آشکار می سازد: «ملک الأفاضل مولانا علاء الدین افریدون، پدر مولانا همام الدین - طاب مثواه - فرماید ...».

۲) بر اساس بیتی از قصیده ای که همام در مدح سلطان احمد نغودار (۶۸۳-۶۸۱ ق) سروده، وی در دوران زمامداری این ایلخان مغول، پیر بوده است. بیت مورد نظر، تنها در دستنویس کهن ضبط شده و پس از بیت هفدهم قصیده در صورت چاپی، جای دارد. بیت هفدهم و این بیت نویافته، می توانند روشن کننده این مهم باشند که همام از سالها پیش از

۱۷۵۲

سر زنی زو ...
 قدس بروردی ...
 اطلاق است آدم مردی و مردی
 فضل کم بماتم مردی و مردی

ای آوازین یاد حیرت که هی آبی و کستارخ بوئی کداری
 اکا که شوی از غیرت و شایان بنور زهن استکد و درنگ
 بت برون الله و حسن اویقه و علی بن العبد الضعیف المحتاج
 الی رحمة الله تعالی «علی بن احمد شاه بن علی
 الصالح الاصفهانی احسن الله خامنه و الحمد
 لله رب العالمین» فی یوم الاربع
 احدى عشر من شهر ربيع
 و طین و سبع
 یامه

کسیج

آز دل کورم و نکلت برالم
 سنه یو و جور ایدر جانان و نور

۱۴۶۲۳ م

برگ پایانی دست نویس

تکیه زدنِ سلطان احمد تگودار بر مسندِ ایلخانی مغول، مدّاح وی بوده است؛ ابیاتِ پیشگفته چنین اند :

در عهد جوانی به ثنای تو مرا بود در موسمِ پیری هوسِ مهر توأم است
لفظی چو شکر با نفسِ گرم چو شکر ای شاه جوان، حال تو هر روز جواناتر

۳) در مقدمهٔ دیوانِ چاپی (ص ۴۳) که دربارهٔ سفرِ همام به بغداد سخن گفته شده، آمده است: « در تذکره‌ها از سفرِ همام به بغداد سخنی به میان نیامده است، ولی او خود در یکی از قصایدش، که معلوم نیست در حق کیست گوید :

نمود اشک به اغیار حال من آری در اشتیاق تو چشمم ز خطّهٔ بغداد
وداع کشف کند رازهای پنهان را به تحفه دجله برد خاک آذربایجان را

در دستنویس، این قصیده عنوانی است که ممدوح شاعر را نشان می‌دهد؛ « ایضا یمدح الملك المعظم عزالدین عبدالعزیز، ملک بغداد».

۴) بر اساس چند عنوان در دستنویس، روشن می‌شود که مرقد و مزار غازان خان(م ۷۰۳ ق) را با ابیاتی از همام مزین ساخته بودند. (نک: برگ ۶۵- الف)؛ همچنین بر در و دیوارِ شماری از ساختمان‌های مجموعهٔ سلطانیّه، اشعارِ همام را نقش بسته بودند؛ برگ ۷- الف: «این ابیات بر ایوان و پردهٔ مبارکش نبشتند». برگ ۱۱- ب: «این ابیات جهت عمارت شهرستان مبارک گفت تا بر در مسجد و گنبد و خانقاه بنویسند».

به جز موارد پیشگفته، این دستنویس کهن از نویافته‌هایی چون علاقهٔ سلطان محمد الجایتو به اشعار سعدی و درخواست وی از همام برای جواب گویی به غزلیات شیخ اجل، نمونه‌ای از مفاوضات و مشاعراتِ خواجه شمس الدین صاحب دیوان با همام، مرثیه سَرایی همام در واقعهٔ قتلِ امیر مسعود بن بهاء الدین صاحب دیوان و حضورش بر سر مزار وی، ترجیع بندی ۴۶ بیتی در ستایش عماد الدین ملک تبریز، ۱۳ رباعی، یک غزل کامل به زبان

عربی، ۲۸ بیت به زبانِ کهنِ تبریزی و نیز حکایتِ چگونگیِ درگذشتِ همام در قطعه شعری از سراینده‌ای ناشناس پرده بر می‌دارد.

دیباچه منشور دیوان؛ ذکرِ اختلافات میانِ ضبطِ دستنویسِ کهن [با نشانه «اصل»] با صورتِ مصححِ استاد رشید عیوضی [با نشانه «چ»]

(۱) چ: حمدِ بی قیاسِ خلقی را.

اصل: حمد و سپاسِ حضرتِ خالقی را.

(۲) چ: کریمی که بنی آدم را به مزید خرد مکرم گردانید.

اصل: به مزیتِ خرد.

(۳) چ: به معارجِ کمالِ انسانی رسانید.

اصل: - کمال.

(۴) چ: رشحهٔ سحابِ خردش، صدفِ سینهٔ اربابِ دل را.

اصل: جودش.

(۵) چ: تا ساحتِ درونِ ایشان مجمعِ البحرینِ معارف.

اصل: - تا ساحت.

(۶) چ: و جانهای پُر شوقشان از مشارقِ ذوقِ سیراب گشت.

اصل: از مشارقِ ذوق.

(۷) چ: زهابِ وثایق.

اصل: دقایق.

(۸) چ: و حقایقِ آن ینابیعِ فوایح بگشود.

اصل: از ینابیعِ فوایح.

(۹) چ: و صلواتِ طیبه.

اصل: و درود و صلواتِ طیبه.

(۱۰) چ: هادی قومِ سبیل.

اصل: اقوم.

(۱۱) چ: محمد مصطفی علیه الصلاه و السلام.

اصل: صلی الله علیه و سلم.

(۱۲) چ: به کمال ابتدار رسید(؟)

اصل: ابتدا.

(۱۳) چ: و آن آسمان صدق که به اشراق نجوم زواهر او الفاظ معانی منور گردید.

اصل: به اشراف نجوم زواهر الفاظ او آفاق عالم معنی منور گردید.

(۱۴) چ: سابقان میادین کرامتند.

اصل: مسابقان.

(۱۵) چ: حضرت مخدوم جهانیان، دستور اعظم، پناه خلق عالم، مفیض انواع علوم و

حکم، رشید الدنیا و الدین - طاب ثراه - را به اجانب شریف مولانای سعید مغفور ...

اصل: ... پناه خلق عالم، ناظم مصالح بنی آدم، مصالح مفسد روزگار، رافع مکاید لیل و

نهار، مفید علمای عالم، مفیض انواع علوم و حکم، رشید الدنیا و الدین را - اعز الله نصره و

اعلی قدره - به اجابت شریف ...

(۱۶) چ: اساس مودت محکم و مرایر عهود و صحبت میرم.

اصل: اساس بنای مودت محکم و مرابر عهود ...

(۱۷) چ: به قدح معلا و حظ اوفر مخصوص بودی.

اصل: ... و حفظ أوفوا أوفی مخصوص بودی.

(۱۸) چ: دایماً عنایت بی دریغ به سوی مراضی از او معطوف داشتی.

اصل: دایماً عنان عنایت بی دریغ به سوی مراضی او ...

(۱۹) چ: جهان تکبیری (؟)

اصل: چهار تکبیر.

(۲۰) چ: از صفحات روزگار بتابد.

اصل: از.

(۲۱) چ: به اختلاف لیل و نهار.



- اصل: به اختلال.
- (۲۲) چ: چنانکه در روزگار او.
- اصل: تا چنانکه .
- (۲۳) چ: وزیرکان که از سر وجود آگاهند.
- اصل: زیرکانی.
- (۲۴) چ: با مسیر فلک دایر باشد.
- اصل: باشند.
- (۲۵) چ: تا هریک آنچه از الطایف امثال او دارد، حاضر کند.
- اصل: لطایف انفس او.
- (۲۶) چ: به ترتیبی نیکو مدوّن گردانند و به دیوان آورند. و بر نظر روشندان اصحاب ...
- اصل: به ترتیبی نیکو مزین گردانند و نسخه آن به زودی به حضرت رسانند و بر نظر ...
- (۲۷) چ: مقصور بر مجالست.
- اصل: مسطور.
- (۲۸) چ: قوای شهوی و عصبی.
- اصل: غضبی.
- (۲۹) چ: نسیم بهار برای تحفه گلزار.
- اصل: نو بهار.
- (۳۰) چ: از او عذوبت و سلامت و بنابر این گاه گاه ...
- اصل: سلاست.
- (۳۱) چ: تمطی سماحت نمودی.
- اصل: نظمی.
- (۳۲) چ: الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلوب، مطلوب قلوب انام و ...
- اصل: ... مقبول قلوب ...
- (۳۳) چ: در معانی توحید یا نصیحت.

اصل: توحید و تمجید.

(۳۴) چ: به دست دایه روزگار باز گذاشتی.

اصل: - باز.

(۳۵) چ: تزیین و ترتیب آن برداشتی؛ بیت ...

اصل: تزیین و تدوین آن برداشتی؛ شعر ...

(۳۶) چ: مانند بالم در نزد این و آن.

اصل: تمایم در بر این و آن.

(۳۷) چ: و در اوایل حال وقت.

اصل: حال نیز وقت.

(۳۸) چ: به خدمت تقرّبی کردند بر دقایق غزل ...

اصل: به خدمتی تقرّبی کردند یا به تبرّکی ترّدی نمودی، خاطر عزیز خود را به انشای

مدحی رخصت دادی یا وقتی که یکی از اولیای کبار - قدّس الله روحه - خدمتش را از آن منع

کرد و به رخیص بر دقایق غزل ...

(۳۹) چ: مقصور فرمودی.

اصل: فرمود.

(۴۰) چ: بدین وجه بود.

اصل: برین.

(۴۱) چ: دامن همّت دایماً از خرده ریزه فکر در چیده.

اصل: - دایماً.

(۴۲) چ: از قصیده یا غزلی چند.

اصل: از قصیده ای.

(۴۳) چ: بند دام تن از پای مرغ جان.

اصل: - پای.

(۴۴) چ: و حسب امثال آن جمع مشغول شدند.





اصل: آن جمع بدین جمع کردن مشغول شدند.

(۴۵) چ: بی توقف در سلک عبارت آوردند و بر دو قسم مرتّب گردانیدند؛ قسم اوّل در شعر عربی و قسم دوّم در شعر پارسی.

اصل: بی توقّفی در ملک تدوین کشیدن از تازی و پارسی.

(۴۶) چ: سایه مرحمت دستورِ جان پناه که آفتاب فضل الله است بر کافّه اهل عالم مبسوط و ممدود باد و صروف روزگار از جناب آسمان رفعتش مردود تا از تربیت او دایماً مفاخر علم و حکمت سیراب باشد، نهال معدلت شاداب و رایات حقّ منصور و آیت ملک و ملّت معمور. در اصل، این جملات، پس از بیست و یک بیت مدح دستور اعظم آمده اند.

(۴۷) چ: جهان معدلت جان وزارت.

اصل: کان.

(۴۸) چ: ز کلک تیره او گشت روشن.

اصل: گشته.

(۴۹) چ: بفرمود این لالی نظم کردن

اصل: بفرمود این جواهر نظم کردن

(۵۰) چ: به رای و حکم و فرمان وزارت.

اصل: ز بهر زیب و بستان وزارت.

(۵۱) چ: در اشعارش مدایح خواجه گویی.

اصل: مدیح.

(۵۲) چ: سپهر ملک و دین.

اصل: - و.

(۵۳) چ: اکابر در دبستان وزارت.

اصل: افاضل.

(۵۴) چ: سایه مرحمت دستور جهان پناه که آفتاب فضل الله است.

اصل: پیوسته سایه مرحمت دستور جهان پناه که آفتاب فضل الهی است.

(۵۵) چ: آسمانِ رفعتش مردود تا از تربیت او دائماً مفاخر علم و حکمت سیراب باشد. نهال معدلت شاداب و رایات حق منصور و آیت ملک و ملت معمور. اصل: مودود تا به تربیت او دائماً مدارس علم و حکمت و اقالیم ملک و ملت معمور بحق محمد المختار و آله الاخیار و صلی الله علی محمد و آله اجمعین آنه ولی الاجابه.

آغاز قصاید: از برگ ۴- الف؛ در صورت چاپی، با اشعار عربی آغاز شده است. شماری از اختلافها میان دیوان چاپ شده و دستنویس:

- (۱) چ: ص ۶۰، ش ۴؛ قصیده ای است سیزده بیتی؛ بدون عنوان. اصل: برگ ۴- الف؛ با عنوان «وله ایضاً فی التّوحید».
- (۲) چ: ص ۳۰، ش ۴ (مصرعِ دَوِّم مطلع): وی به قامت نیز از ما در حجاب. اصل: نقابت.
- (۳) چ: (بیت پنجم، مصرعِ اوّل): عاشقانت راست مستی از ازل. اصل: الست.
- (۴) چ: (بیت هفتم، مصرعِ اوّل): از هوای روضه ات بوی نسیم. اصل: باد.
- (۵) چ: (بیت هشتم، مصرعِ اوّل): آتش سوزنده را سوزندگی. اصل: سازندگی.
- (۶) چ: (بیت نهم، مصرعِ دَوِّم): دوزخی یابد عذوبت از عذاب. اصل: عدویت.
- (۷) چ: ص ۲۹، ش ۱ (بیت پنجم، مصرعِ اوّل): اگر در صورتِ خوبان نشانی نیست از حسنت. اصل: برگ ۴ - ب: اگر آئینه لطفت بیابد صورتِ خوبان.
- (۸) چ: (بیت ششم، مصرعِ دَوِّم): که بویش جان همی بخشد تمامت اهلِ معنی را. اصل: دمام.
- (۹) چ: (بیت هفتم، مصرعِ دَوِّم): شود معلوم کز بویت نسیمی هست دنیی را.

اصل: نصیبی.

(۱۰) چ: (بیت هشتم، مصراع اول): دل شهوت پرستان را ز بویت کی خبر باشد.

اصل: عشقت.

ابیات و عناوینی که در صورت چاپی دیوان همام به چشم نمی‌خورند و برای نخستین بار رونمایی می‌شوند:

(۱) چ: ص ۳۰، ش ۳؛ بیت ۳، که بخشی از قصیده در پی آمده در دیوان چاپی است.

اصل: برگ ۴ - الف؛ (پیش از بیت نخست چاپی): +

*^۱ نیست بی عذری زبان ما مگر فضل تو عدل تو را گوید جواب

(۲) چ: ص ۳۱، ش ۵؛ بیت ۷. با مطلع:

ای ز نورت پرتوی بر روی آدم آمده تا قیامت رونق بازار عالم آمده

اصل: برگ ۵ - الف؛ ۹ بیت؛ (پس از پنجمین بیت چاپی، یک بیت، و پس از ششمین

بیت چاپی، یک بیت): +

* - یافته مطلوب هر کور را شفیع انگيخته ذات بی همتاش نقش اسم اعظم آمده

* - وی شرف بخشیده نفس پاک ابراهیم را زان شرف بعضی نصیب بیت زمزم آمده

(۳) چ: ص ۳۵، ش ۱؛ با عنوان: «وله یمدح السلطان الاعظم محمود^۲ - انار الله برهانه»؛

۸ بیت، با مطلع:

نوبت شاه جهان تا اوج کیوان می رسد ر زمانش نصرتی از فضل یزدان می رسد

اصل: برگ ۶ - الف؛ با عنوان: «وله یمدح السلطان الاعظم، خاقان المعظم، مالک رقاب

الأُمم، اعدل سلاطین العالم، مفخر اولاد آدم، ظلّ الله العالمین، محمود - تغمّد الله بغفرانه

و جعل الجنة مأواه».

۱ نشانه (*) ابیات نویافته را می‌نماید. به جز این نشانه، ذیل ابیات یا جملاتی که برای نخستین بار شناسایی شده‌اند و در صورت چاپی دیده نمی‌شوند، خط کشیده شده است.

۲ غازان خان در سال ۶۹۴ ق. به صواب دید امیر نوروز، بر دست شیخ صدرالدین ابراهیم بن سعدالدین حمویه جوینی، اسلام آورد و او را محمود نام نهادند. (نک: مجمل فصیحی، ج ۲، صص ۸۵۹ و ۸۸۰).

بیت پنجم چاپی:

چشم روشن می شود چون صبح دولت می دمد کز ره یکساله گل سوی گلستان می رسد
در اصل، به جای مصرع دوم بیت مزبور، این مصرع آمده است: «وز پی صبح و ظفر
خورشید تابان می رسد»

در اصل، «پس از بیت پنجم چاپی»: +

* بلبلان را باد نوروژی بشارت می دهد کز ره یکساله گل سوی گلستان می رسد
(۴) اصل، برگ ۶- الف: + «در حضرت او^۱ شخصی این غزل شیخ سعدی را به آوازی
حزین بخواند، او را عظیم خوش آمد:

اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند کارآم جان و انس دل و نور دیده اند؟
اشارت فرمود که پیش مولانا همام الدین رو و بگو تا همچنین غزلی از بهر من بگوید. بر
موجب اشارت او، این غزل بگفت:

اینها که آرزوی دل و نور دیده اند تَنشان مگر ز جانِ لطیف آفریده اند؟».

(۵) چ: ص ۴۱، ش ۷، این دو بیت ثبت شده است:

صورتِ رحمتِ الهی بین مطلعِ آفتابِ شاهی بین

سایه آفریدگارِ حکیم ایلخان پادشاهِ هفت اقلیم

اصل: برگ ۷- الف: +

* دولت دین و ملکِ غازان خان بندگانِ همه شاهان جهان

* حکمش از مشرق است تا مغرب عدلش از چین گرفته تا یثرب

(۶) چ: ص ۳۹، ش ۵؛ ۱۰ بیت، بدون عنوان، با مطلع:

بیاراست پروردگار جهان به سلطان محمد زمین و زمان

اصل: برگ ۷- الف، با عنوان: «فی مدح السَّلاطین المعظَّم ایلخان الاعظم، سلطان
سلاطین العالم، بحر العدل و الکرم، اولجایتو سلطان محمد - خلد الله ملکه و ثبت دولته».

۱ منظور از کسی که به گفتن غزل مزبور اشارت کرده، همان سلطان محمود غازان است، چراکه این مطلب بلافاصله
پس از غزلی آمده که همام در مدح و بزرگداشت وی گفته. در دستنویس، همین مطلع آمده و ادامه این غزل ۱۶ بیتی
به چشم نمی خورد. (نک: در صورت چاپی، ص ۳۶، ش ۲).



سند معبود از کلب و بیلا است
 ر بود کوی علم و عدل و احسان
 خدمت صد جا صفت صف بلند بد
 بدی کار چنان خام از بختی
 ز کلب نبرد او کشته روشن
 بفرمود این جا هر نظم کردن
 سخنهای هام ملة و دین
 که هر کز بلی چون او خیر احسان
 حدیث دلیدوش آیتی بود
 در اشعارش مدح و خواجه کوی
 زهی از علم و حلم و دوانش
 سپهر ملک دین و سروری را
 فرایند از تصانیف تو کیسند
 گفت را تو باد عدل و احسان
 سعادت با تو اندید و وفات
 درون پاکت اسرار چنان را
 همیشه تا که دور خراج کرد
 شب و روز تو مدد و عید با را
 پرستیده سایه و رحمت دستور جهان پناه
 بر کافه اهل عالم ميسود و مدد باد
 آسمان نقش مودود تا بنیریت او دایما معارف علم و حکمت و فایم
 ملک دملت معبود بن محمد الحار و اله الا حار و صلی الله علی محمد
 و اله اجمعین الله ولی الا حار به

سریر ساه و سامان و ذرات
 دلو دستش بچوکان و ذرات
 جو بخار آمد بدوان و ذرات
 تنور حکمش نان و ذرات
 اساس ملک و میان و ذرات
 برای حکم و فرمان و ذرات
 ز بهر زب بستان و ذرات
 بیله مدد کلشنان و ذرات
 که منزل کشت در شان و ذرات
 هر حلوا یست بر خوان و ذرات
 مشید کرده اذکان و ذرات
 توی خورشید بخت و ذرات
 اکابر در دستان و ذرات
 می سجد میران و ذرات
 بیسته عهد و یحان و ذرات
 می خواند عنوان و ذرات
 میا دای تو دوران و ذرات
 سدر خیم تو قبان و ذرات

در اصل، دوازده بیتی است و دو بیت افزون دارد (پس از هفتمین بیت چابی): +

* ز عدل تو پیوسته آبِ حیات روان باد در جویِ جان و جهان

* به دوران عدلت شبِ تیره گرگ حمایت کند میش را بی شبان

(۷) چ: ص ۴۰، ش ۶؛ ۲۲ بیت، بدون عنوان، با مطلع:

چون صورتِ رحمت الهی خورشید سپهر پادشاهی

اصل، برگ ۷- الف، با عنوان: «این ابیات بر ایوان و پرده مبارکش^۱ نبشتند»؛ (پس از بیت

بیستم چابی): +

* در ساختن بساط و پرده اندیشه نموده سعی بُرده

* این پرده و فرشِ قصرِ اعظم هستند طرازِ ملکِ عالم

گفتنی است در صورتِ چابی، مصرعِ دومِ بیتِ چهاردهم، سفید مانده، و در دستنویس،

چنین است:

سلطانِ مظفرِ مؤید سَمّاکِ محمداً محمد

(۸) چ: ص ۳۸، ش ۱؛ با عنوان: «سلطان اولجایتو فرمود: چنانکه تن مولانا جان او دوست

می دارد، من او را چنان دوست می دارم؛ و این دو بیت در جواب».

اصل، برگ ۸- الف: با عنوان: «پادشاه اسلام - خلد الله ملکه - به پیش مولانا - رحمه الله

- فرستاد که تن تو جانِ تو را چگونه دوست می دارد، خاطرِ من همچنان تو را دوست می دارد،

جواب بفرست. مولانا این دو بیت بندگانهِ محضرش فرستاد».

(۹) چ: ص ۵۳، ش ۳، ۲۶ بیت، بدون عنوان، با مطلع:

گرچه داری برگِ بی برگی مزین لافِ ای فقیر حال خود گوید که هستی بی نظر یا بی نظیر

اصل، برگ ۸- ب؛ ۲۷ بیت، با عنوان: «وله فی الموعظة والحکمه»؛ (پس از بیت بیست

و چهارم): +

* در میانِ کاسه منشین زانکه مهمانِ ضعیف / با تو خوردن چون تواند دوغ و بادنجان و سیر

(۱۰) چ: ص ۴۳، ش ۳؛ ۳۰ بیت، با مطلع:

۱ منظور، ایوان و پرده عمارت و قلعه ای در سلطنتیه است که الجایتو برای خویش ساخته بود.

زهی خیالِ تو راحت فزای اندیشه مباد جز به خیالتِ هوایِ اندیشه
اصل، برگ ۹-ب؛ ۳۱ بیت (پس از بیتِ بیست و یکم چاپی): +
* زهی رسیده به جایی که نیست با قدرت به هیچ وجه کنون التقای اندیشه
(۱۱) اصل، برگ ۱۰-الف، پیش از هفت بیتِی که ثبت شده است، آمده: «این قصیده هم
در مدح او گفته است و بیش از این چند، یافت نشد».

(۱۲) چ: ص ۴۷، ش ۶؛ ۲۱ بیت، بدون عنوان، و با مطلع:
دل به حکمت زنده دارای هوشیار چون بهایم تن مپرور زینهار
اصل، برگ ۱۱-ب؛ ۲۲ بیت، با عنوان: «این ابیات جهت عمارت شهرستان مبارک^۱ گفت
تا بر در مسجد و گنبد و خانقاه بنویسند»؛ (پس از بیت دوازدهم چاپی): +
* آفرین اندوز ظل الله را بنده شایسته این درگاه را
(۱۳) چ: ص ۴۸، ش ۷؛ ۷ بیت، با بیتِ آغازین:
مخدوم رشید دولت و دین کاراست به عدل ملک و دین
اصل، برگ ۱۲-الف؛ ۸ بیت (یک بیت در پایانِ ابیاتِ چاپی): +
* تا حشر بقای اهل دین باد اقبال رفیق و هم معین باد
(۱۴) در اصل، برگ ۱۵-ب، ترجیع بندی ۴۶ بیتی آمده است، با عنوان «ایضاً یمدح
الملك المعظم عماد الدنيا والدين، ملك تبريز رحمه الله». در دیوان چاپی، از پنج بند آن،
سه بند نخست، جداگانه، (صص ۷۶، ۱۰۰ و ۱۱۱) به عنوان سه غزل (ش ۳۹، ۹۱ و ۱۱۴)
ضبط شده است؛ مطلع این سه غزل:

زهی شمایل موزون و شکل دل‌بندش که هر که دید رُخش گشت آرزومندش
- اگر نگارِ من از رخ نقاب بگشاید به حُسنِ خویش جهان سر به سر بیاراید
- بیا بیا که به جان آمدم ز جان ای دوست بیا که سیر شدم بی تواز جهان ای دوست
در دیوانِ چاپی، از این دو بند پایانی خبری نیست:

^۱ شهرستان مبارک، همان مجموعه سلطانیّه در پنج فرسنگی زنجان و نه فرسنگی ابهر است که ساخت آن به فرمان
سلطان محمد خدابنده در سال ۷۰۴ آغاز شد و پس از ده سال به سامان رسید. سلطانیّه از اعظم بلاد اسلامی،
شامل شمار فراوانی ساختمان، از مدرسه و مسجد و خانقاه تا حمام و بازار و بیمارستان می شد، که در میان آنها،
گنبد شکوهمندی که هشتمین ایلخان مغول جهت مقبره خود ساخته بود، تا به امروز پابرجاست.



* شهی که لطفِ زبانش نموده جان بخشد
* چو در محاوره آید نسیم گفتارش
* وگر کند نظری بر فراز صد خورشید
* دهد نسیم وفاش به دوستان راحت
* خزانه ای نتواند خسروان اندوخت
* کجا بُود چو کفِ شهریار بحرِ محیط
* ولایتی به سر تازیانه فرماید
* مخالفان و بد اندیش و نیک خواهان را
* خدایگان معظّم عمادِ دولت و دین
* زهی مَثَل شده در منصبِ جهانداری
* چنان به طلعتِ توروشن است چشمِ جهان
* خراب جز دلِ خصمِ تو در جهان بُود
* سیاست چو نماید حمایتی به خرد
* شود بسانِ صدفِ جامِ می پُر از گوهر
* لطافتِ سخنت تازه می کند جان را
* هرآن نفس که در آیم به وصفِ اخلاقت
* به روزگار تو وردِ جهانیان این است
* خدایگان معظّم عمادِ دولت و دین

(۱۵) چ: ص ۴۹، قصیده ای ۳۳ بیتی، با عنوان «در مدح» که مصحح گرامی، این عنوان را با علامتِ سوال (؟) ثبت فرموده اند؛ با مطلع:

کسی که دیده بود روزگارِ هجران را
به اختیارِ نجوید وداعِ جانان را
اصل، برگ ۱۶ - ب، ۳۴ بیت، با عنوان «ایضاً یمدح الملك المعظم عزالدین عبدالعزيز، ملک بغداد»،^۱

پس از بیتِ دوازدهم چاپی، این بیت را افزون دارد: +

۱ گویا همام، این قصیده را در سال ۶۷۱ ق که در بغداد به سر می برده، گفته است.

* چو جانِ روشنِ او جوهری لطیف و عزیز به روزگار دهد دست چار ارکان را
 (۱۶) چ: ص ۳۴، ش ۱؛ با عنوان: «در مدح سلطان احمد تگودار»
 اصل، برگ ۱۸ - الف: «و له یمدح ملک معظم اسفهد اعظم، ملک احمد - دام عزّه».^۱
 (۱۷) چ: ص ۵۱، ش ۱؛ ۱۴ بیت، با مطلع:
 این خاک توده منزل دیوانِ رهن است بگذر ز منزلی که درو جای دشمن است
 اصل، برگ ۱۸ - الف، (بیت پایانی قصیده که در بردارنده تخلصِ شاعر است): +
 * جانِ همام را ز صفای نسیم صبح هر صبحگاه بر درِ دلدار مسکن است
 (۱۸) چ: ص ۳۵، ش ۲؛ ۷ بیت مثنوی است، بدون عنوان، با بیتِ آغازین:
 امیرِ جوانبخت صاحبقران که زو شد مزین زمین و زمان
 اصل، برگ ۱۸ - ب، برای این چند بیت، چنین عنوانی را آورده است: «این دو سه بیت در
 مدحِ امیرِ مقتولِ مقبول، امیرِ نوروز گفت - رحمه الله».
 (۱۹) چ: ص ۳۴، ش ۱؛ ۲۹ بیت، با مطلع:
 اسپهد اعظم شه منصور مظفر احمد که ازو عرصه ملک است منور
 اصل، برگ ۱۷ - ب، (پس از بیتِ هفدهم در دیوان چاپی): +
 * در موسمِ پیری هوس مهر توأم هست ای شاهِ جوان، حالِ تو هر روز جوانتر
 (۲۰) چ: ص ۵۲، ش ۲؛ ۱۷ بیت؛ بدون عنوان، و با مطلع:
 در خاکدانِ تیره دلم را قرار نیست آب و هوای خاک مرا سازگار نیست
 اصل، برگ ۱۸ - ب؛ با عنوان «وله فی الموعظة و النصیحة و الحکمة»، بیتهای هفتم و
 شانزدهم چاپی را ندارد، و در مقابل، این سه بیتِ پس از بیتهای اول و سوم و سیزدهم چاپ
 شده را بیشتر دارد: +
 * - دارم هوای صحبت روحانیان کنون وین خاک توده بادلِ من خواستار نیست

۱ تگودار، پسرِ هفتمِ هولاکو بود که پس از برادرش اباقخان (دومین ایلخان مغول)، در سال ۶۸۱ ق. به تخت نشست؛ «تگودار اول کاری که کرد اعلامِ مسلمانی خود بود و نامه ای در این باب به علما و بزرگان بغداد نوشت و خود را حامی دین اسلام معرفی نمود» [نک: تاریخ مغول، عباس اقبال، ص ۲۲۲] وی در سال ۶۸۳ ق. به فرمانِ برادر زاده اش ارغون، کشته شد.

* - جان را ز کید جیفه دنیا گرفت دل طاووسِ عرشِ کرسِ مردارخوار نیست
 * - امروز کار خلقِ جهان دهر بی وفاست ز ایشان مجوی آنچه در آمرزگار نیست
 (۲۱) در اصل، برگ ۱۹- الف، ۱۴ بیت، با عنوان «و استدعای جواب کرد؛ مولانا این قطعه

در جواب گفت» دیده می شود که در صورت چاپی نیست:

* زهی به دانش و اخلاق در جهان مشهور ولی نگشته زهمت به خویشتن مغرور
 * چو حق به چشم عنایت نظر به سوی تو کرد نظیر خویش نداری به دانش ای منظور
 * ز لطف طبع تو دارد صفای آب حیات دلت ز نور الهی ست همچو چشمه نور
 * تو آفتابی و دیگر هنروران چو نجوم ستاره را نبود پیش آفتاب ظهور
 * درین جهان کثافت لطافت خلقت نمونه ای ست نظر را ز حسنِ روضه و حور
 * تو تاج دولت و دینی و بحر و کانِ هنر به عقل و دانش و حکمت چو بوعلی مشهور
 * مرا نصیب ز نظم تو دُر منظوم است چنانکه بهره از انعام لؤلؤی منشور
 * به صانعی که شرف داد نوع انسان را که شد خلاصه تقدیر و زبده مقدور
 * به منعمی که به شاه و گدا همی بخشد لباس خوب ز کرم و حلاوت از زنبور
 * به مبدعی که ثمر از شجر کند پیدا ز بهر منفعت مردم و وحوش و طیور
 * که آدمی چو به لطف و کرم بود موصوف شود عزیز جهان و سعید دارِ سرور
 * رعایت دلِ پیران نتیجه کرمت که چشم بد ز جوانمردی تو بادا دور
 * تورا که با کرم و لطف صد هنر بیش است به نام نیک میانِ جهانیان مشهور
 * ز ذکر خیر تو خالی مباد هیچ زبان ز مهر گرم تو هر گز تهی مباد صدور

از برگ ۱۹- الف، بخش غزلیات آغاز می شود:^۱

۱ در اصل، از برگ ۲۰- ب تا ۲۲- ب، شش غزل با بیهیهای نخستین ذیل، در بخش مراثی صورت چاپی، ثبت شده است:

(چ، ص ۱۷۴): تو از من گرچه ببردی زیادت گشت پیوندم / مبادا هرگز آن روزی که دل در دیگری بندم
 (چ، ص ۱۷۶): نوبهار ما کجا شد وان گل سیراب کو / می توان دیدن به خوابش ای دریغا خواب کو
 (چ، ص ۱۷۲): رفتی و آرزوی تو از جان نمی رود / نقشت ز پیش دیده گریان نمی رود
 (چ، ص ۱۷۱): شرح فراق یار نهایت پذیر نیست / دل را ازان شمایل موزون گزیر نیست
 (چ، ص ۱۷۶): قیامت دیدم از روز جدایی / چه بودی گر نبود آشنایی
 (چ، ص): پس از سالی به خوابت دیده ام دوش / مبادا یادت از جانم فراموش

- (۱) چ: ص ۷۱، ش ۳۰، با مطلع:
 تو سلطانی و خورشیدت غلام است نظر جز بر چنین صورت حرام است
 اصل، برگ ۲۵- الف، بیت ذیل را افزون دارد (پس از بیت ششم چاپی): +
 * حریف چشم مست عارفانند چو عشق آمد چه جای ننگ و نام است
- (۲) چ: ص ۵۸، ش ۴، با مطلع:
 ساقی همان به کامشی در گردش آری جام را وز عکس می‌روشن کنی چون صبح صادق شام را
 اصل، برگ ۲۶- الف (پس از بیت نهم چاپی): +
 * امشب که مهمان منی از دست نگذارم تو را ای بخت من در خواب کن این مرغ بی‌هنگام را
- (۳) چ: ص ۶۶، ش ۲۱، با مطلع:
 خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست وقت پروردن جان است که جانان اینجاست
 اصل، برگ ۲۶- ب (پس از بیت سوم چاپی): +
 * خضر اگر بارد گر می‌طلبد آب حیات گو به ظلمات مرو چشمه حیوان اینجاست
- (۴) چ: ص ۸۱، ش ۵۱، مطلع را اینگونه ضبط کرده است:
 دلم شکست بدان زلفهای پرشکنش که زیر هر خم زلفش صد انجمن دارد
 و در پانوش آورده است: «این غزل، مطلع مُصرّع ندارد».
- اصل، برگ ۲۷- الف، صورت درست مطلع را چنین آورده است:
 * دلم شکسته بران زلف پرشکن دارد که زیر هر شکن از دل صد انجمن دارد
 همچنین غزل مزبور در اصل، دو بیت افزون دارد (پس از بیتهای ششم و نهم چاپی): +
 * - چو ما هر آینه سودای خویشتن ورزد بتم گر آینه پیش گل و سمن دارد
 * - نمی‌رسد به لب کس نصیبی از لب او وگرچه قند فزون از هزار من دارد

همچنین، در برگ ۴۱- ب، این غزل در بخش مراثی، دیوان چاپی (ص ۱۷۰) آمده است، با مطلع:
 نسیم صبح می‌آید زکوی دلستان ما را / بران باد عبیر افشان برفشانیم جان ما

(۵) چ: ص ۱۲۴، ش ۱۴۱، غزلی از سعدی شیرازی، به نام همام تبریزی ضبط شده است، با مطلع:

دران نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان که خاکِ کوی تو باشم
و (مصحح) در پانوشِت بیتِ آخرِ غزلِ مزبور آورده: «در نسخه بعد از این بیت، بیت زیر آمده، ولی با ملاحظه کلمه قافیه، معلوم می شود که ساختگی است:

دلم به زلفِ تو گوید همام اسیر تو زان شد که من به سایه کُنچ شکنج زلف تو باشم
در حالی که این بیت در دستنویس، هاشمِ برگ ۲۸ - الف، به خط دیگری، چنین ثبت شده است و در قافیه هم نقص ندارد:

دلم زمهر تو گوید همام اسیر تو زان شد که من مسافر کوی شکنج موی تو باشم^۱
(۶) چ: ص ۴۱، ش ۱؛ بخش مدایح، و با عنوان «فی مدح شمس الدین صاحب دیوان»، و مطلع:

رسید موسم آن باز کز نسیم بهار جهانِ پیر شود نوجوانِ سبز عذار
در اصل، برگ ۳۰ - ب، در بخش غزلیات و بدون عنوان سابق الذکر آمده است.
(۷) چ: ص ۱۳۷، ش ۱۶۵، با مطلع:

عجب باشد تن از جان آفریدن ز گِل خورشید تابان آفریدن
بیت دهم غزلِ مزبور در چاپی:

غیاث الدین^۲ که چون او پادشاهی نخواهد نیز یزدان آفریدن

۱ البته در طَبایعِ سعدی (غزلیات، ص ۸۷)، به جای این بیت، آمده است:

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
وگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم
۲ منظور، غیاث الدین محمد، خدابنده (الجایتو) است؛ و این لقب «غیاث الدین» را یکی از فرزندانِ خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی نیز دارا بوده است که در روزگارِ سلطنتِ ابوسعید، در سال ۷۲۷ ق به وزارت رسید و پس از مرگ سلطان، به سال ۷۳۶ ق به مقتول شد. گویا روشِ کاتبِ دستنویسِ مزبور، چونان که در کتابتِ دیوانِ عتیقی مرعی داشته، محافظه کاری و احتیاط در ذکر نامِ رجالِ سیاسیِ مطرود و معزول بوده است. خواجه غیاث الدین محمد، مسلماً، در سالِ کتابتِ دیوانِ همام، ۷۳۹ ق، یعنی دو سال پس از مقتول شدنش، مغضوبِ صاحبانِ قدرت و نظامِ سیاسیِ حاکم بوده و بُردنِ نامِ وی گناهی گران و گاه نابخشودنی به حساب می آمده است؛ ازین رو کاتبِ ترسانِ از جان و مال، به جای نوشتنِ «غیاث الدین»، می نویسد «فلان الدین». البته این حساسیت تا سال ۷۴۳ ق (که دیوانِ عتیقی کتابت شده است) رو به کاستی بوده، چرا که کاتبِ سابق الذکر، در دیوانِ عتیقی، نام غیاث الدین (مخدوم اعظم) را به صراحت و روشنی ضبط کرده است (نک: دیوان جلال الدین عتیقی، چاپ عکسی، ص

در اصل، برگ ۳۲ - ب: «فلان الدین».

(۸) چ: ص ۷۶، ش ۳۹؛ این بیت را مطلع آورده:

بیا بیا که ز هجر آمدم به جان ای دوست بیا که سیر شدم بی تو از جهان ای دوست^۱

اصل، برگ ۳۵ - ب: مطلع:

به سرو و گل نگر می تو هر زمان ای دوست بیا و باز رهانم ز این و آن ای دوست

(۹) چ: ص ۱۴۸، ش ۱۸۸؛ مطلع:

ای نسیم سحری هیچ سر آن داری کز برای دل من روی به جانان آری

در اصل، برگ ۳۶ - ب، به جای واژه «جانان» در مصراع دوم، آمده: «تبریز».

(۱۰) چ: ص ۱۰۲، ش ۹۴، با مطلع:

دل ز عهده عشقت برون نمی آید به جای هر سر مویی مرا دلی باید

اصل، برگ ۳۷ - ب (پس از بیت دوم چاپی): +

* رخی بدین صفت و طلعتی بدین خوبی به اهل عشق غرامت بود که بنماید

(۱۱) چ، ص ۱۴۸، ش ۱۹۰، با مطلع:

ترسا بچه ای ناگه بر کف می گلناری از صومعه باز آمد سرمست به عیاری

اصل، برگ ۳۹ - الف (پس از بیت پنجم چاپی): +

* مستی که نمی دانی جاناکه چه می گویی با میکده رو زینجا تو لایق خماری

(۱۲) چ، ص ۱۶۳، ش ۲۱۸، با مطلع:

برای دیدن رویت خوش است بینایی ز بهر نام تو آید به کار گویایی

اصل، برگ ۴۰ - ب (پس از بیت پنجم چاپی): +

* کند ز پرتو روی تو چشم نابینا چو در مقابله آید قبول بینایی

(۱۳) چ، ص ۶۰، ش ۸، با مطلع:

بشنو حدیث یار ما از ما نه از اغیار ما شرح لب او می دهد شیرینی گفتار ما

اصل، برگ ۴۳ - الف (پس از بیت ششم چاپی): +

۱۷، مقدمه).

۱ گفتنی ست در دستنویس مجموعه متعلق به کتابخانه ملی پاریس با نشانه «پ» در دیوان چاپی، چنین آمده: «شیخ سعدی فرماید: ...» و همین بیت اصل را آورده است.

* جانا تورا از گریه ام وقتی شکایتها بود گویی که پیدامی کند چشم همام اسرار ما

(۱۴) اصل، برگ ۴۶ - ب: +

* امشب که نشسته ایم با هم	بی زحمتِ خصم و یار محرم
* خوش باشد اگر خلاص یابم	از زحمتِ خویش نیز یکدم
* با هستی خویشتن نگرده	با دوست یگانگی مسلّم
* چون یار مناسب است او را	نتوان دادن به ملک عالم
* از هستی خویش شو مجرّد	گم گرد درو چو حرف مُدغم
* در صحبت یار خود نخواهم	یاری دگر و همام را هم
* هر دل که خبر ندارد از ذوق	بر وی شود این حدیث مبهم

(۱۵) چ: ص ۱۰۵، ش ۱۰۱، با مطلع:

دل به کُنْج عافیت چون پای در دامن کشید حلقه زلف توّاش در حلقه زندان کشید

اصل، برگ ۴۷ - ب (پس از بیتِ دوّم چاپی): +

* نفسِ کافر کیش را روی تو با ایمان کشید دیورا حکم سلیمان باز در فرمان کشید

[مطلع غزلی دیگر است نک: اصل، برگ ۵۷ - ب]

(۱۶) چ: ص ۹۵، ش ۸۰، با مطلع:

اهل دل در هوسِ عشق تو سرگردانند زاهدان شیوه این طایفه کمتر دانند

اصل، برگ ۴۸ - الف و ب (پس از بیتهای چهارم چاپی، یک بیت، و پس از بیت ششم

چاپی، دو بیت): +

* - تا نیستان چه روی در رخ خوبان بنگر	تا ز اندیشه بستان و گلت بستانند
* - بادها عطر فروشان سر زلفِ توّاند	گرد گل‌های چمن بوی تو می گردانند
* - دیده ابر بهاری که گل افشان گردد	مهربانان دل و جان بر تو چنان افشانند

(۱۷) چ: ص ۵۷، ش ۱، با مطلع:

چون سحر از بوی گل گشت معطر هوا از نفسِ یارِ ما داد نشانی صبا

اصل، برگ ۵۰ - الف و ب (پس از بیت سوّم چاپی): +

* روشنی از آفتاب ماه به در یوزه خواست روی نگار مراست خسرو انجم گدا

بسم الله الرحمن الرحيم
 حد و سپاس حضرت خا لقی که طوطی نطق بر شاخه شجر مبارکه
 فکر بشکر نمایا و شکر خلاست . و عند یب عقل در وصف کلام
 صنایعش بهر دستان گویاست . که می بخاکم را بهریت خرد
 ملرم گردانند حکیمی نفوس بشری را در مدارج است کمال
 از حقیقت هیولانی معارج انسانی رسانند . منعی و شجده
 سحاب جودش صدق سینه . از باب دل آفرینه فواید خواهد
 معانی ساخت . درون ایشان مجمع البحرین معارف عقلی اقبالی
 و کشفی و جدائی شده . و جانیهای پر شوقشان از تشنه رب ذوق
 سیراب گشت . انگاه ذهاب ذفایق و خفایق از پناهیج فوایح
 بگشود . و ذلال لطایف معانی در مجاری بیان روان گردد
 با دشنگان پیدای حقیقت از ان موارد عذب معانی آید
 صورت بست . و با لکان طریقت را بهر ی ایشان آهنگ
 حصول پیوست و در دو ملوآت طیبه بر کفنه اینها خصوصاً
 بر سید رسل و هادی اقوام سبیل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 آن آملای جن که با شمع د نور هدایت او هلال استعداد
 نفوس اولیا بکمال آید رسید . و آن آسمان صدق کما شراف
 نجوم دوا هر الفاظ و افاق عالم معنی سوز گردید و بر آک
 و عتبت و صفا . و شیعت او که مسا بقان میا دن کداندند
 و مقرا در . و لذت . اما بعد چون حکم الادواح جود
 مجده . فاما بعد در پنها ایلف و ما بنا کردنها اختلف
 حضرت محمد م حجاب بیان دستود اعظم پناه خلق عالم ناظم مصالح



و به جای مصرعِ دَوِّمِ بیتِ سوّم (روی نگار مراست...) در اصل چنین است: «چهره او بُرد
آب چشمه خورشید را».

(۱۸) چ: ص ۶۶، ش ۱۹، با مطلع:

حُسنَت چو اشتیاقِ دلم بی نهایت است وز عاشقان فراغتِ یارم به غایت است
اصل، برگ ۵۱ - الف (پس از بیتِ مقطعِ چایی): +

* - قصدِ هلاکِ ماستِ فراقِ تو را ولی ز اندیشه وصالِ توجان در حمایت است
* - ز اغیار چون که بارِ جفا می کشد همام از بهر یارِ خویش چه جای شکایت است
(۱۹) چ: ص ۳۶، ش ۲؛ بخشِ مدایح؛ با مطلع:

اینها که آرزوی دل و نور دیده اند تَنشان ز جان لطیف آفریده اند

اصل، برگ ۵۴ - الف (پس از بیتِ چهاردهمِ چایی): +

* افلاکِ کز کواکب روشن گشاده اند چندین هزار چشمِ نظیرش ندیده اند
همچنین در چایی، بیتِ سیزدهم:

نی نی ز عدلِ شاه جهان ایلخانِ عهد غازان میانِ روضه حدیثی شنیده اند
اصل، بیتِ چهاردهم:

از عدلِ شاه روی زمین ایلخانِ عهد اندر میانِ روضه حدیثی شنیده اند

(۲۰) چ: ص ۹۳، ش ۷۵، با مطلع:

به کوی دوست که وهم و خیال ره نبرند مجال کی بُود آنجا که عاشقان گذرند
اصل، برگ ۵۶ - الف (پس از بیتِ پنجمِ چایی): +

* سلام ما که رساند به منزلی کآنجا مسافران نرسند و کبوتران نپرنند

(۲۱) چ: ص ۸۱، ش ۵۰، با مطلع:

یاد باد آن راحتِ جانِ یاد باد عاشقان را عهدِ جانان یاد باد

اصل، برگ ۵۶ - ب و ۵۷ - الف (پس از بیتِ سوّمِ چایی، دو بیت، و پس از بیتِ چهارم،

یک بیت): +

* - گر نظر بر ماهرویی افکنم روی آن خورشیدِ خوبان یاد باد

* گو پریشان باشد احوال دلم آن سر زلف پریشان یاد باد
 * - چون بقای خضر از آب زندگی ست جاودانش آب حیوان یاد باد

(۲۲) چ: ص ۹۶، ش ۸۲؛ غزلی ست با ردیف «بُود» و مطلع:

هر که او عاشقِ جمال بُود شاهدش خود گواهِ حال بُود
 اصل، ۵۸ - ب؛ ردیف: «شود».

(۲۳) چ: ص ۸۱، ش ۴۹؛ با مطلع:

از وقتِ صبح هست دلم را صفای صبح جانم منور است به نورِ لقای صبح
 و بیتِ مقطع:

این منزل لطافت جای قرار نیست چون وصل دوست ازان شد لقای صبح
 و در پی آن، مصحح در پانویشت آورده است: «وزن و معنی ناقص است».

در اصل، برگ ۵۹ - ب، چنین آمده است (که در این صورت وزن و معنی ناقص نخواهد بود)؛ مصرعِ دوم: «چون وصل دوست کوته ازان شد بقای صبح»

(۲۴) چ: ص ۱۳۱، ش ۱۵۴؛ با مطلع:

تازه شود حیاتِ ما چون بگشاید او دهن بوی گل است یا نفسِ آبِ حیات یا سخن
 اصل، ۵۹ - ب (پس از بیتِ ششم چاپی): +

* تا که ز چین زلفِ او مایه دهد به آهوان باد صبا همی دود تا به خُتن به تاختن
 (۲۵) اصل، برگ ۶۲ - ب (از غزل‌های ناتمام): +

* رویت از حُسن به صد مرتبه، ای دوست گذشت راه آن مرتبه ها هیچ جمالی ننوشت
 * دیده بر یک طرف روی تو افتاد مرا متحیر شد و زانجا نتوانست گذشت
 * بگذشتم ز بسی راهزنان در طلبت عاقبت روی تو هم رهزنِ دیدارِ تو گشت
 * بی تو صاحب‌نظران را بُبود میلِ بهشت گر بُود روضه آراسته هشتاد نه هشت
 (۲۶) اصل، برگ ۶۳ - الف (از غزل‌های ناتمام): +

* دوستان جای ملامت نیست گر می میرمش هر یکی می میرد و من بیشتر می میرمش
 * مرده بودم زنده گردانید الطافش مرا چون نگه کردم درو بار دگر می میرمش

* زو نه چیزی دوست می دارم که نام آن برم
جمله حُسن است از قدم تا فرق سر می میرمش
* شاکرم اکنون ز بدگویان که رویش دیده اند
این زمان عذرم همی خواهند اگر می میرمش

(۲۷) چ: ص ۷۹، ش ۴۷؛ غزلی ست ۸ بیتی که سه بیت نخست آن، سروده همام نیست، چرا که در عنوان غزل مزبور در دستنویس (اصل، برگ ۶۳ - ب) چنین آمده است: «خواجه شمس الدین صاحب دیوان - رحمه الله - این سه بیت را به خدمت مولانا فرستاد و درخواست کرد تا تمام بگوید».^۱

در اصل، پس از این سه بیت، نوشته شده: «بر موجب اشارت مخدوم، این بیتی چند دیگر بگفت».

(۲۸) اصل، برگ ۶۳ - ب (دو بیت از غزلی ناتمام): +

* ای دیده ندیده چون تو یاری وز روی تو ماه شرمساری
* زلفت که قرار عاشقان بود بر روی تو هست بی قراری

(۲۹) اصل، برگ ۶۴ - الف (سه بیت از غزلی ناتمام): +

* بود دورانها حدیث عشقبازی در جهان وین حکایتها همی بینم هنوز اندر میان
* بگذریم و بگذرد باد صبا بر خاک ما وین سخن گویند تا روز قیامت عاشقان
* دوست گوید چون تمام این داستانها بشنود کز کتاب عشق ما حرفی نیامد در میان

(۳۰) همان (از غزلی ناتمام): +

* چه خفته ای که حریفان گرفته اند صبح مده به باد زمان را ز باده جوی فتوح
* نه باده ای که به میخانه ها همی سازند محبتی که صفای دل است و راحت روح
* چو از حوادث دنیا میان طوفانی خلاص جوی به صحبت که هست کشتی نوح
* تو را ز مستی شهوت خراب می بینم نصیحتم بشنو وقت توبه ایست نصوح

۱ سه بیت شمس الدین صاحب دیوان:

بی آفتاب رویت روزم بود چو مویت
حُسن هزار لیلی عشق هزار معنون
یک سلسله ز مویت دیوانه را تمام است
با زلف مشک بویت باشد شبنم چو رویت
داری وزان زیادت دارم به خاک کویت
بهر چه تاب دادی زنجیرهای مویت.

(۳۱) شش بیتی که در پایان بخش غزلیات در دستنویس آمده (۶۴ - ب)، در صفحه ۱۹۳ چاپی، در بخش مقطعات و اخوانیات و با عنوان «فی صفة العماره» ضبط شده است.

بخشِ مرثی، از برگ ۶۵ - الف آغاز می‌شود:
 (۱) چ: ص ۱۶۵: «این ابیات را بر تربتِ پادشاه سعید نوشته‌اند».
 اصل، برگ ۶۵ - الف: «این ابیات بر مرقد پادشاه سعید، غازان محمود^۱ - سقی الله ثراه و جعل الجنة مأواه - نبشته اند».

(۲) چ، ص ۱۶۸: «بر تربت پادشاه زاده نوشته‌اند».
 اصل، برگ ۶۵ - الف: «بر مرقد پادشاه زاده جهان، ایلجتو خان^۲ نبشته‌اند».
 (۳) چ: ص ۱۷۵ (۵ بیت) عنوان ندارد.
 اصل، برگ ۶۶ - الف و ب: «این ابیات در واقعهٔ مرحوم شهید امیر مسعود ابن صاحب دیوان گفت - طاب مثواهما».^۳

همچنین در چاپی، ص ۱۷۲ (۵ بیت) که بدون عنوان است، در دستنویس بلافاصله پس از ابیات پیشین (در واقعهٔ مرحوم شهید امیر مسعود) چنین عنوانی دارد: «این ابیات هم بر سر تربت او گفت».

(۴) چ: ص ۱۷۳ (۷ بیت) عنوان ندارد.
 اصل، برگ ۶۶ - ب: «در مرثیهٔ الطف اللطفاء مولانا عمادالدین زنجانی - رحمه الله».
 (۵) چ: ص ۱۷۴ (۹ بیت) عنوان ندارد.
 اصل، برگ ۶۷ - الف: «در مرثیهٔ محبوب الاخوان، مرحوم محمد معروف به کیش تراش گفته است که در همدان وفات یافت».

۱ افسوس که در روزگار ما از سَنبِ غازان و مزار وی، اثری در میان نیست.
 ۲ همان «اولجاتیو، سلطان محمد خدا بنده» منظور است؛ کاتبِ دستنویسِ مزبور، در دستنویسِ دیوانِ عتیقی (ص ۱۱۳) نیز، همینگونه ضبط کرده است.
 ۳ به نوشتهٔ الحوادث الجامعة، مسعود، و برادرش فرج الله، از فرزندان شمس الدین صاحب دیوان که در تبریز به سر می‌بردند، در سال ۶۸۹ ق، به دستور ارغنون به قتل رسیدند.

برگ ۶۷ - الف تا ۷۱ - الف، بخش مقطعات و اخواتیات پارسی و عربی آغاز می شود:

(۱) برگ ۶۸ - الف: +

* سَرَتْ نَفْحَةً كَالْمِسْكِ أَزْهَى وَأَعْطَرُ فَأَرْدَفَهُ الظُّلْمَاءُ تُطَوَّى وَ تُنْشَرُ
 * فاوهمت صحبتی أَنَّهَا عَرَفُ رَوْضَةٍ تَتِمُّ بِهَا فَآسَى النَّسِيمِ وَ تَحْبُرُ
 * وَمَا هِيَ إِلَّا نَفْحَةٌ تَعْبَتْ بِهَا سُلَيْمَى إِلَى صَبِّ يَنَامُ وَ يَسْهَرُ
 * وَإِلَّا فَمَا بَالُ النَّسِيمِ الَّذِي سَرَى بِذِي الْإِلِيلِ عَنْ عَرَفِ الْعَبِيرِ تَعْبُرُ
 * شَهَدْتُ يَقِينًا أَنَّ بَدَا [لِي] الْحِجَّةُ وَ قَالُوا وَ مَا أَذْرَى وَ رَيْقُكَ كَوَثَرُ

(۲) اصل، برگ ۶۹ - الف: +

گلی را باد از گلزار بربود گلی دیگر ز غنچه روی بنمود
 به بلبل گفت اگر یاری شد از دست ندارد ناله در هجران او سود
 پیایی می رسند از غیب یاران نه شاهد اندرین بستان یکی بود

(۳) چ: ص ۱۸۴، قطعه ای با عنوان «کتب الامام نورالدین عبدالرحمن الی مولانا همام

الدین» آمده است.

اصل، برگ ۷۰ - الف: «کتب الامام العلامة نورالملّة والدین عبدالرحمن المعروف بحکیم

الی المولی المعظم همام الملة و الدین - طاب مثواهما».

(۴) برگ ۷۱ - الف: +

* ای نعیم بهشت در دوزخ منشین بیش ازین که جای تو نیست
 * خاکِ کیش و هوای چون آتش و آبِ بی ذوق آن سزای تو نیست

(۵) چ: ص ۱۸۳؛ قطعه ای ۱۰ بیتی ست، با بیتِ آغازین:

ز رای روشنِ دستورِ اعظم ز ظلمت گشت خالی ملکِ عالم

اصل، برگ ۷۲ - الف (پس از بیتِ هفتم چاپی): +

* بِحَمْدِ اللَّهِ تَوْرًا زَبِيدَ وَزَارَتِ فَلَكِ مِی دَارِدِ اَیْنِ مَعْنَى مُسَلِّمِ

(۶) برگ ۷۲ - الف: +

* سیر می گوید که ذوقی نیست در بوی گلاب قیر می گوید که روشن نیست نور آفتاب

* پشه بی وزن عنقا را همی خواند حقیر شبنم بی آب دریا را همی گوید سراب



- (۷) چ: ص ۱۸۶: قطعه ای دو بیتی.
- اصل، برگ ۷۲- الف (پس از بیتِ دوّم چاپی): +
- * عکسِ موی دیگران در فرقی چون آینه اش می نماید گاه سرخ و گاه سپید و گاه سیاه
- برگ ۷۴- ب: «الرّباعیات»؛ شامل ۹۹ رباعی ست، از برگ ۷۴- ب تا ۸۱- الف.
- چ: ص ۲۰۳: انگور و شراب.
- اصل، برگ ۷۵- الف: انگور شراب.
- چ: ص ۲۰۳: مکن جنگ و عتاب.
- اصل، برگ ۷۵- ب: مکن عزمِ عتاب.
- چ: ص ۲۰۶: این نیست.
- اصل، ۷۵- الف: آن نیست.
- چ: ص ۲۰۶: از چشمه خورشید روان آب حیات.
- اصل، برگ ۷۶- الف: در چشمه خورشید نهان آب حیات.
- چ: ص ۲۰۶: عشق تو که در دل آتش تیز افروخت
- اصل، ۷۸- ب: عشق تو که در دل آتشی بر افروخت.
- چ: ص ۲۰۶: جهانی شده مست.
- اصل، ۷۶- الف: جهانی سرمست.
- چ: ص ۲۰۷: عاشق دیدی.
- اصل، ۷۹- ب: عاشق دیدم.
- چ: ص ۲۰۷، احوالِ فلک.
- اصل، ۱۰۵- الف: و احوالِ فلک.
- چ: برگیر به عقل پرده از چشم خیال.
- اصل: از روی خرد.
- چ: ص ۲۰۷: ای چشمش اگر.
- اصل، ۷۹- الف: ای چشم اگر.



- چ: ص ۲۰۸ : نهاد این.
- اصل، ۷۵- الف: نهاد و این.
- چ: (قافیه وردیف): بس است ... هوس است... نفس است.
- اصل: بسی ست... هوسی ست... نفسی ست... .
- چ: ص ۲۰۸: از ازل.
- اصل، ۷۵- الف: در ازل.
- در رباعی ۲۰: ای بادِ مراغه حالِ خویشان چون است^۱.
- چ: ص ۲۰۸: رفتیم و هنوزت.
- اصل، ۷۵- ب: رفتیم هنوزت.
- چ: ص ۲۰۹: هر چه ز آنجاست.
- اصل، ۸۰- ب: هرچ از آنجاست.
- چ: ص ۲۰۹: با او چو خوش آورید این کار به دست (در پانوشت با نشانه (؟) آمده: چنین است در پ).^۲
- اصل، ۷۷- ب: با او چه خوش آورده ای این کار به دست.
- چ: ص ۲۰۹: ای حور سرشت.
- اصل، ۷۷- الف: ای خوب سرشت.
- چ: ورنی.
- اصل: ورنه.
- چ: ص ۲۰۹، ش ۲۸: چون خسته شد از مَنج لب شیرینت.
- اصل، ۸۰- الف: چون خسته شد ای دوست لب شیرینت.
- چ: خونین شد.
- اصل: دل خون شد.

۱ بر اساس این رباعی، گویا همام، خویشانی در مراغه داشته شاید هم زادگاه وی، همین شهر بوده است.

۲ در دیوان چاپ شده همام، «پ» نشانه مجموعه متعلق به کتابخانه ملی پاریس مورخ ۸۱۶ ق. است که شامل دیوان همام و منظومه ای با عنوان محبوب القلوب می باشد.

- چ: ص ۲۱۰، ش ۲۹: افتاد کنون به عذر آن در پایت.
 اصل، ۷۸- الف: افتاد به عذر آن کنون در پایت.
- اصل، برگ ۸۱- الف؛ این رباعی تکرار شده، با تفاوت‌هایی در بیتِ دوم؛ (مصراعِ سوم):
 - چ: دانست که زو دردسری یافته ای افتاد کنون به عذر آن در پایت.
 اصل: دانست کزوز دردسر تافته ای افتاد کنون به عذر آن در پایت.
- چ: ص ۲۱۰، ش ۳۱:
 ای عرصه تبریز زیانت مرساد آسیب زمان به مردمانت مرساد
 تو همچو تنی و جان و دل هر دو امام دردی به دل و غمی به جانت مرساد
- اصل، ۸۱- الف: تو همچو تنی جان و دلت هر دو امام. پیش از رباعی مذکور، به شنگرف
 نوشته شده: «به وقت زلزله بزرگ، این رباعی را از بغداد پیش مولانا قطب الدین و شرف الدین
 عتیقی - رحمهم الله - فرستاد»، که در صورت چاپی، این عنوان، به چشم نمی خورد.^۱
- چ، ص ۲۱۱، ش ۳۶: ای صبح دمی نفس مزن بهر خدا.
 اصل، ۷۷- الف: ای صبح نفس مزن دمی بهر خدای.
 چ: خون نیست ولی با تو بگویم چون شد (مصراعِ دوم).
 اصل: چون پرسیدی راست بگویم چون شد.
- چ: ص ۲۱۱، ش ۳۹: در آواز آمد.
 اصل، ۷۹- الف: به آواز آمد.
- چ، ص ۲۱۲، ش ۴۴: معشوقه به گرمابه شبی با ما بود.
 اصل، ۷۹- الف: معشوق به گرماوه شبی با ما بود.
- چ، ص ۲۱۲، ش ۴۵: عشق تو جوان است و جوان خواهد بود... جان جهان خواهد بود.
 اصل، ۷۹، ب: ... جوان است جوان ... جان و جهان خواهد بود.

۱ در سال ۶۷۱ ق زلزله ای در تبریز واقع شد که به گزارشِ مجملِ فصیحی (ج ۲، ص ۸۲۸) «بسیاری از خانه ها خراب شد و سر مناره ها بیفتاد»؛ از این عنوان چنین بر می آید که همام در آن سال، در بغداد به سر می برده و از آنجا خطاب به دو تن از بزرگانِ نام آورِ خاندانِ عتیقی در تبریز، رباعی مزبور را سروده است؛ یکی از آن دو، قطب الدین ابوالفضل عبدالرحمن عتیقی (م ۶۷۵ ق) می باشد که میان وی و همام رابطه ای دوستانه و گهگاه مشاعرات و مجاوربات برقرار بوده است.



- چ، ص ۲۱۲، ش ۴۶: عکسِ می ناب.
اصل، ۷۷- ب: وز عکس.
- چ، ص ۲۱۳، ش ۴۷: از سینه دل خسته به فریاد آید.
اصل، ۸۰- الف: از سینه دل
- چ، ص ۲۱۳، ش ۵۲: کامشب نفسی کنم به پیش تو گذر.
اصل، ۷۶- الف: ... کنم به سوی تو گذر.
- چ: سوگند به کج خورده
اصل: ... به کژ خورده
- چ، ص ۲۱۴، ش ۵۵: اندوه تو بر دلم ز مکر مهموز.
اصل، ۷۸- ب: اندوه چو بر دلم ز فکر مهموز.
- چ، ص ۲۱۴، ش ۵۸: ور زانکه خری سبزه ز تو نیست دریغ.
اصل: ۷۹- ب: ... سبزه ز خر نیست دریغ.
- چ، ص ۲۱۵، ش ۶۰ (بیتِ نخست):
ای ماه چه قبه ای ز قدرت عیوق اقبال چو عاشق است دادت معشوق
اصل، ۷۸- ب:
- ای ماهچه قبه قدرت عیوق اقبال چون عاشق است و ذات معشوق
- چ، ص ۲۱۵، ش ۶۱ (بیتِ دوم):
بر عارضِ همچو گل روان کرده گلاب وز نازکی اش آب شده لاله و گل
اصل، ۸۰- الف:
- گل از گلِ عارضش روان کرده گلاب کز نازکی اش آب شود لاله و گل
- چ، ص ۲۱۵، ش ۶۴ (مصرعِ دوم): این هفته.
اصل، ۷۸- الف: وین هفته.
- چ، ص ۲۱۶، ش ۶۸: بنشسته بُدیم ما دو شهباز به هم.
اصل، ۸۰- الف: بودیم نشسته چند شهباز به هم.

- چ، ص ۲۱۶، ش ۷۰ (مصراع سوم): اینها همه صندوق...
اصل، ۸۰- ب: ایشان همه...
- چ، ص ۲۱۸، ش ۷۶ (مصراع چهارم): پُر باده عشقِ توست...
اصل، ۷۶- ب: پُر باده مهرِ توست...
- چ، ص ۲۱۸، ش ۷۷ (مصراع دوم): یاران گه خواب نیست خیزید کنون.
اصل، ۷۷- ب: یاران که چو آب نیست خیزید اکنون.
- چ، ص ۲۱۸، ش ۷۸ (مصراع سوم): ای دوست میان من و تو فرقی نیست.
اصل، ۸۱- الف: ای دوست میانِ ما چه جای من و توست.
در دستنویس، برگ ۷۵- الف، رباعی مزبور تکرار شده و مصراع سوم، همانند چاپی-ست.
- چ، ص ۲۱۸، ش ۸۰: دنیی چه بود.
اصل، ۷۴- ب: دنیا.
چ (مصراع سوم): شاهی مطلب منصبِ درویشی جوی.
اصل: شاهی طلبی...
- چ، ص ۲۱۹، ش ۸۴ (مصراع دوم): با شمع بسوخت خویشتن مردانه.
اصل، ۷۹- ب: پروانه.
چ (مصراع چهارم): بدو پروانه.
اصل: به ما پروانه.
- چ، ص ۲۱۹، ش ۸۷ (مصراع اول): ای همنفسان شده ست و صلم سپری.
اصل، ۷۶- ب: ای همنفسان شد شبِ و صلم سپری.
- چ، ص ۲۲۰، ش ۸۹ (مصراع اول): معشوق ز ذوق...
اصل، ۷۸- الف: دلدار...
- چ، ص ۲۲۰، ش ۹۰ (مصراع چهارم): زیرا که نشانِ کف پایِ داری.
اصل، ۸۰- ب: نشان از کف...
- چ، ص ۲۲۰، ش ۹۲ (مصراع دوم): بی درد برین صفت... .



اصل، ۷۷- الف: بدین .

-چ، ص ۲۲۰، ش ۹۳ (مصراعِ دَوَم): خود نیست ...

اصل، ۷۸- الف: چون نیست ...

چ، ص ۲۲۱، ش ۹۴، (مصراعِ اوّل): جانِ منی ای نگار و سلطانِ منی.

اصل، ۷۹- الف: جانان من و نگار و ...

-چ، ص ۲۲۱، ش ۹۶ (مصراعِ اوّل): يك رنج تحمل کنی از صد برهی.

اصل، ۷۴- ب: تحمل کن و از ...

چ، (مصراعِ سوّم): چون نفس تو ...

اصل: جز نفس تو.

گفتنی است، این ده رباعی، در دستنویس به چشم نمی خورند:

(۱) در آرزوی تو شمع را جان به لب است (ص ۲۰۷، ش ۱۲).

(۲) ما را به امید، زندگانی بگذشت (ص ۲۰۹، ش ۲۷)

(۳) ای آبِ لطافت و طرب در جویت (ص ۲۱۰، ش ۳۰).

(۴) دل وقتِ سماع بوی دلدار بَرَد (ص ۲۱۱، ش ۳۷).

(۵) شد دوش میانِ ما حکایت آغاز (ص ۲۱۴، ش ۵۴).

(۶) ای خواجه بگو چه دیده ای باش هنوز (ص ۲۱۴، ش ۵۶).

(۷) با روی تو ننگرند عشاق به گل (ص ۲۱۵، ش ۶۲).

(۸) دیر است که با غم تو در ساخته ام (ص ۲۱۵، ش ۶۳).

(۹) از باغِ ارم گوشه درویشانِ به (ص ۲۱۸، ش ۸۱).

(۱۰) ای باد اگرش خوشدل و تنها بینی (ص ۲۲۱، ش ۹۵).

همچنین رباعیاتِ ذیل، در دستنویس (برگهای ۷۸- الف و ۸۱ - ب)، دوبار کتابت

شده اند:

(۱) چون زرد شد از رنج، گلِ رعنایت ... (ص ۲۱۰، ش ۲۹، چاپی).

(۲) رنج تو چو رنج خویش پنداشته‌ام ... (ص ۲۱۵، ش ۶۴، چاپی).

سیزده رباعیِ نویافته از دستنویس که در دیوان چاپی دیده نمی‌شوند:

(۱) برگ ۷۸ - ب: +

جز بنده که او کشید بر لب لب تو	ای آن که مزیده نیست هر لب لب تو
جانی دگرم نهاد در لب لب تو	چون جان به لبم رسید دادم به لب

(۲) برگ ۷۹ - الف: +

از عشق برو هیچ علامت نبود	در عشق بران کس که ملامت نبود
بر مست چو افتاد غرامت نبود	از بوی شراب عاشقی بی خبرم

(۳) برگ ۸۰ - الف: +

هجران در خانه نشاطم در بست	عمری ز می وصال بودم سرمست
و امروز جز از باد ندارم در دست	آن روز مدام باده دیده بر کف

(۴) برگ ۸۰ - ب: +

عالم همه مغز گیر و تبریزی پوست	هرگز نشود به طبع تبریزی دوست
کآزاده تریشان چوبی دسته سبوست ^۱	از صحبتشان کناره کردن چه نکوست

(۵) برگ ۱۰۵ - الف: +

درکش به مراد خویشان جام نبید	برخیز دلا ز خواب چون صبح دمید
خوش باش که ناخوشی بسی خواهی دید	کم خُسب که بسیار بخواهی خفتن

(۶) همان: +

اندر پی این و آن ازین بیش مرو	ای دل چو رسید کشتِ عمرت به درو
انگار که مردی همه بگذار و برو	هر گه که بمیری همه را بگذاری

(۷) برگ ۱۰۵ - ب: +

یارانِ تو آشکار و پنهان رفتند	ای دل چو همه در پی جانان رفتند
تنها چه نشینی که حریفان رفتند	در مجلسِ روزگار با دُردي غم

(۸) همان: +

امروز دلا هوای فردا چه کنی؟ یاران همه رفتند تو تنها چه کنی؟
 بسیار زدی لاف ز مردی ای دل اینک گه رفتن است هان تاچه کنی؟
 (۹) همان: +

آن را که به جز عشق بلایی نبود خوشتر ز می آس هیچ دوایی نبود
 از آب می و هوای خوبان خوشتر در عالم جان آب و هوایی نبود
 (۱۰) همان: +

غم را به جز از باده دوایی نبود با باده غم هیچ بلایی نبود
 از باده بود همیشه خوش فصل بهار بی باده بهار را بهایی نبود
 (۱۱) همان: +

اکنون که چمن ز گل چنین تو بر توست می خوردن و مست خفتنم عادت و خوست
 این آب چو آتش توای می چه خوش است وین آتش آبدارت ای می چه نکوست
 (۱۲) همان: +

می، کام دل و مراد لبهای من است می داروی درد و حرز تبهای من است
 روز و شب من بامی گلرنگ خوش است می، شاهد روز و شمع شبهای من است
 (۱۳) همان: +

می بر رخ دلبران چالاک بخور و مر غمت زده ست تریاک بخور
 من می خورم عیش کنم نوشم باد گر تو نخوری من چه کنم خاک بخور

در برگهای ۸۱- الف و ب، یک غزل (۱۳ بیتی)، یک قطعه (۱۱ بیتی) و دو دوبیتی به زبان تبریزی ضبط شده است. این ۲۸ بیت در دیوان چاپی به چشم نمی خورند و غیر از دو غزل موجود در دیوان مصحح است که شماری از مصراعها و بیتهایشان به زبان تبریزی است. گفتنی است که واژه همام به عنوان تخلص شاعر در ابیات پایانی غزل و قطعه سابق الذکر به صورت «هموم» آمده است.^۲

۱ نک: مقدمه دیوان همام، ص ۵۵؛ غزل ۱۲ غزلی است ملمع در هفت بیت که شش مصراع و یک بیت تمام از آن به زبان تبریزی است و غزل ۱۵۸ که در پایان خود یک بیت به این زبان را در خود گنجانده است.
 ۲ از جمله سرایندگان هم روزگار همام که با وی نشست و برخاست داشته، حاجی امین الدین باله (بله) تبریزی است

از برگ ۸۱ - ب، مثنویهای همام آمده است؛ آغاز: «به نام ایزد بخشاینده مهربان».
 الف) مثنوی صحبت نامه:

۱) برگ ۸۴ - الف؛ بخش: «در غنیمت دانستن صحبت یاران»^۱ (چ، ص ۲۶۴)، پس از
 نخستین بیت: +

* اگر بی یار باشد آدمیزاد روان اندر پی اش آید به فریاد

۲) برگ ۸۵ - الف؛ بخش: «در مراتب خاصان و تقریر حال ایشان»^۲ (چ، ص ۲۶۷)،
 پس از بیت‌های هجدهم و چهل و دوم چاپی: +

* - چو جان بویی ز مهرش یافت در گل میان جان و تن شد مهر حاصل
 * - ز مستی چون بباشم رفته از دست که باشد ساقی من، نرگس مست

۳) برگ ۸۶ - ب؛ «بخش ستایش معشوق»^۳ (چ، ص ۲۷۰)، پس از بیت نهم چاپی: +
 * - اگر روی تو را مانی بدیدی قلم در نقشهای خود کشیدی

۴) برگ ۸۸ - ب (چ، ص ۲۷۶) پس از بیت دوازدهم چاپی: +

* - نظر را از میان خود نشانی ست به جز نام از میان در میان نیست

۵) برگ ۸۹ - الف (چ، ص ۲۷۶) پس از بیت‌های دهم و یازدهم چاپی: +

* - دران دم غیرت آید بر زبانم که نامت بر زبان پنهان نرانم
 * - اگر دیگر نویسم از ملامت نیاید خواندن آن در خیالت

۶) برگ ۸۹ - الف و ب (چ، ص ۲۷۷)، پس از بیت‌های ششم و هشتم چاپی: +

* - کسی کز چون تو یاری دور باشد اگر نالان بود معذور باشد
 * - مبادا کس به زیر بار هجران که کاری مشکل آمد کار هجران

۷) برگ ۹۰ - ب (چ، ص ۲۷۹) پس از بیت پنجم غزلی که در میانه مثنوی آمده است: +
 * - فتوح من دران بودی که بینم نسیم زلف آوردی شمالی

که قطعاتی از وی به این زبان، به دست رسیده است. درباره وی نک: روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۱۵۴.

۱ عنوان در دیوان چاپی.

۲ عنوان در دیوان چاپی.

۳ عنوان در دیوان چاپی.

(۸) برگ ۹۰ - ب (چ، ص ۲۸۰) پس از بیت‌های هفتم و نهم چاپی: +
 * - مجوی ای دوست ننگ از صحبت من که جان هم می کند پیوند با تن
 * - چو وصلِ دوست عاشق را دهد دست نمی خواهد که یک ساعت کشد دست
 رساله منظوم (مثنوی) برگ ۹۱ - الف تا ۹۲ - ب، که در بخش «مقطعات و اخوانیات»
 چاپی (صص ۱۸۹ - ۱۹۱) آمده است.

(۹) برگ ۹۵ - ب (چ، ص ۲۳۲) پس از هفده بیتی که در نعت پیامبرگرامی (ص) سروده
 شده، چنین عنوانی به شنگرف نوشته شده است: «عایشه رضی الله عنها».

(۱۰) برگ ۹۹ - ب (چ، ص ۲۳۹) پس از بیت چهاردهم چاپی، یک بیت، و پس از بیت
 پانزدهم چاپی، یک بیت: +

* - عکس بر رویشان فکند اول بعد از آن شد یحبّهم منزل
 * - داشت از بهر عکس آینه دوست کیست غیر مراد او هم اوست
 قطعات نو یافته در پایان دستنویس:

(۱) برگ ۱۰۵ - الف: + «در مدح قطب الاولیاء خواجه عبدالرحیم فرماید:

* خورشید تابان طالع است از آسمان معرفت
 از نور آن خورشید شد روشن روان معرفت
 * قطب جهان عبدالرحیم آن خواجه دنیاودین
 سلطان اصحاب صفا صاحب قران معرفت

* از حضرت او یافتیم این نور استعداد را ورنی که دانستی زما نام و نشان معرفت
 * بگشادر و ز تربیت گوش دل ما حکمتش وانگه روان کرد از زبان دُر بیان معرفت

* روحی ست قدسی خواجه را از مسکنت باب طلب
 گسترده پیش اهل دل پیوسته خوان معرفت
 * دادند وقتی خضر را یک شربت آب زندگی
 در جوی جانش بین روان آب جهان معرفت
 * تا کرد اخلاقی برون عجب از سرگردنکشان
 از مسکنت دارند سر برآستان معرفت

مثنوی

دستنویسی
 کهن از دیوان همام
 الدین تبریزی



* هست از صبا انفاس او کز عالم جان می رسد
 یعنی همی آرد به ما از گلستان معرفت
 * دارد همام خوش نفس با گلشن معنی هوس
 جانش صفیری می زند با بلبلان معرفت
 * ما سایه ای دیدیم ازو بیند مگر صاحب نظر
 سیمرخ قافِ قرب را در آشیان معرفت
 * ای مردم صاحب نظر جوهر شناسان سخن
 گوهر به دست آرید هان از بحر و کان معرفت
 * در مجمع صاحب دلان دستی برآشانی هان
 ای دوستان چون بشنوید این داستان معرفت
 * ز افعال ظاهر می شود بعضی ز احوال دلش
 هر عضو از اعضای او شد ترجمان معرفت

(۲) در مقدمه دیوان چایی، به نقل از یک جُنگِ خطی، هفت بیت بعلاوه یک بیت جداگانه از پدرِ هُمام نقل شده است.

در برگ ۱۰۵ - الف دستنویس مزبور، قطعه ای یازده بیتی آمده که به غیر از ابیاتِ پیشگفته است و چنین آغاز شده: «ملک - الأفاضل مولانا علاء - الدین افریدون، پدر مولانا همام الدین - طاب مثواه - فرماید:

* ای برادر، دوسه سال است که در شستِ غمم	* زانده عمر چهل ساله که ضایع کردم
* عمر ضایع شد و من در طلبش بی سرو پای	* شیفته گرد جهان همچو فلک می گردم
* آنچه در خوردست امروز نیندوخته ام	* وانچ اندوخته ام نیست کنون در خوردم
* میزبانِ ' فلکم می دهد از خونِ جگر	* هم ز پهلوی من خسته جگر در خوردم
* سالِ عمرم به خزان آمد و اینک دو گواه	* زردی باغ و رخ و نکهت بادِ سردم
* این سگِ حرص که از خونِ دلم فربه شد	* هم مَنش جان بستانم که مَنش پروردم
* وین زنِ زانیه شوی کُش دنیا را	* گر علی وار طلاقش ندهم نامردم

* روی حرص از در اومید بگردانیدم
 * من کنون اسب قناعت نه چنان می تازم
 * وانچنان سرخ شد از سعی قناعت رویم
 * من کنون منتِ عطار و طیب از چه کشم
 پشتِ دل چُست به دیوارِ فراغ آوردم
 که اگر باد شود حرص نیابد گرم
 که ازین پس نکند آرزوی زر زردم
 چون به خرسندی و تسلیم دوا شد دردم

از ۱۰۵-ب تا ۱۰۷-ب: ۱

(۱) شیخ سعدی فرماید:

اینان مگر ز رحمتِ حق آفریده اند
 کارام جان و انسِ دل و نور دیده اند
 مولانا هماد الدین فرماید: اینها که آرزوی دل و نور دیده اند

(۲) شیخ سعدی

دیده از دیدارِ خوبان بر گرفتن مشکل است
 هر که ما را این نصیحت می کند بی حاصل است

جواب: یارِ ما محمل نشین و ساروان مستعجل است

(۳) شیخ سعدی

عشق بازی چیست سر در پای جانان باختن
 با سراندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
 جواب: شیوه مردان نباشد عشق پنهان باختن

(۴) شیخ سعدی:

من چه در پای تو ریزم که خورای تو بُود
 سرنه چیزی ست که شایسته پای تو بُود
 جواب: هوسِ عمرِ عزیزم ز برای تو بُود

(۵) شیخ سعدی:

مرو به خواب که خوابت ز چشم بر باید
 گرت مشاهده خویش در خیال آید
 جواب: دلم ز عهده عشقت برون نمی آید

(۶) شیخ سعدی:

۱ نک: مجموعه خطی لالا اسماعیل (اشعار و مراسلات): بخش «المعارضات بین غزلیات الشیخ و مولانا هماد الدین - طاب ثراهما».

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آن که دارد با دلبری وصالی
جواب: اکنون که نیست ما را با دوستان وصالی
(۷) شیخ سعدی:

ماه چنین کس ندید خوش سخن و کش خرام ماه مبارک طلوع سرو قیامت قیام
جواب: ماه زمشرق طلوع کرد چورویت تمام
(۸) شیخ سعدی:

از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است پیغام آشنا نفس روح پرور است
جواب: این زآب و خاک نیست که جانی مصور است
(۹) شیخ سعدی:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گرتو شکیب داری طاقت نماند ما را
جواب: با آنکه بر شکستی چون زلف خویش ما را
(۱۰) شیخ سعدی:

آه اگر من باز بینم روی یار خویش را تا قیامت شکر گویم روزگار خویش را
جواب: ما به دست یار دادیم اختیار خویش را
(۱۱) شیخ سعدی:

ماه رویا روی خوب از من متاب بی خطا گشتن چه می بینی صواب
جواب: چشم مست دوش می دیدم به خواب
(۱۲) شیخ سعدی:

همه چشمیم تا برون آیی همه گوشیم تا چه فرمایی
جواب: ای گل از غنچه کی برون آیی
(۱۳) شیخ سعدی:

امشب آن نیست که در خواب رَوَد چشم ندیم خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم
جواب: بلبلان را همه شب خواب نیاید زان بیم
(۱۴) شیخ سعدی:

ما به روی دوستان از بوستان آسوده ایم گر بهار آید وگر باد خزان آسوده ایم
جواب: ما به بوی زلف یار مهربان آسوده ایم
(۱۵) شیخ سعدی:

لا ابالی چه کند دفتر دانایی را حاجت وعظ نباشد سر سودایی را
جواب: مکن ای دوست ملامت من سودایی را
(۱۶) شیخ سعدی:

چه روی است آن که پیشِ کاروان است مگر شمعی به دست ساروان است
جواب: به شب ماهی میانِ کاروان است
(۱۷) شیخ سعدی:

امشب سبکتر می زنند این طبلِ بی هنگام را یا وقتِ بیداری غلط بوده ست مرغِ بام را
جواب: ساقی همان به کامشی در گردش آری جام را
(۱۸) شیخ سعدی:

گردن افراشته ام بر فلک از طالع خویش کاین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش
جواب: اشتیاقی به مرادی نفروشد درویش
(۱۹) شیخ سعدی:

همی زنم نفسی بر امید همنفسی که یاد نآورد از ما به سالها نفسی
جواب: در آرزوی تو گشتم به هر دیار بسی
(۲۰) شیخ سعدی:

تو خود به صحبت امثالِ ما نپردازی نظر به حالِ پریشان ما نیندازی
جواب: به یک کرشمه توانی که کار ما سازی
(۲۱) شیخ سعدی:

من ازان روز که در بند توأم آزادم پادشاهم که به دستِ تو اسیر افتادم
جواب: نرسیده ست به گوش تو مگر فریادم



دو قطعه و یک مثنوی نویافته در مرثیه درگذشتِ همام:

الف) مقدمه دیوان چاپی، ص ۳۶: «...جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسماعیل که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ ه. ق. کتاب شده است؛ کاتب جنگ، در پایان معارضات بین غزلیات

سعدی و همام چنین نوشته است، تاریخ وفات مولانا همام الدین:

بیست پنجم ز صفر روز دوشنبه که صبح
 افضل عصر همام الدین زین خاک کهن
 رخت بر بست سفر کرد سوی صدر جنان».

اصل، برگ ۱۰۷ - ب تا ۱۰۸ - الف؛ قطعه ای ۱۹ بیتی، با عنوان: «در تاریخ و مرثیه مولانا همام الدین - طاب مٹوا - ندانم که راست»؛ گفتنی است، محل و نحوه درگذشتِ همام پیش از مجمل فصیحی^۱ (تألیف در حدود ۸۳۲ ق)، از میان این قطعه (بیتهای ۱۰ - ۱۴) به دست می آید. هفده بیت از این قطعه، برای نخستین بار رونمایی می شود:

* بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه که صبح	هفتصد و چهارده هجری شده از دور زمان
* افضل عصر همام الدین زین عالم خاک	رخت بر بست و سفر کرد سوی صدر جنان
* آن که مانند وی از مادر ایام نژاد	وان که چون او نتوان یافت به صد دور و قران
* آن مسیحادم و چون خضر مبارک به قدم	که چو موسی ید بیضا بنمودی ز بیان
* آن محمد کرم و خلق که در مدت عمر	چون خلیل الله خالی بیدی از مهمان ^۱
* آن که با ابر کف او که احسان و عطا	همه تن غرق عرق گشت ز خجلت عثمان
* آن که او ملتفت منصب دنیا نشدی	وز تواضع بر او شاه و گدا بُد یکسان
* کاشف مشکل و داندۀ اسرار علوم	پیشوای امم و قدوة اهل عرفان
* جعفر برمکی و حاتم و معن از کرمش	از خجالت همه در زیر زمین گشته نهان
* شب موعود که از دوست نسیمی بشنید	جان او خواست که پیوند کند با جانان

۱ مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۸۹۰: «... در تبریز به حمام رفت و بر تخته ای که بالای آخر گرم بود، بنشست. او را غشی آمد و در آخر گرم افتاد. چون بیرون آوردند، وفات کرده بود و محرّاً شده».

۲ مؤید این بیت، مضمون ادا نامه ای ست که شمس الدین صاحب دیوان جوینی نوشته و در آن، سالیانه، یک هزار دینار برای خانقاه همام مقرر داشته؛ «چون زاویه متبرکه شیخ امام همام قدوة الانام زبدة الايام، مقبول الخواص والعوام...» منزلگاه خاص و عام است و آستانگاه حاضر و طارق طبقات انام، و با قلت مال و منال و ضعف حال... «و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً» را فرض عین دانسته... واجب و لازم شد... جهت سفره او حظی وافر و قسطی مستوفی تعیین کردن... نک: دیوان همام تبریزی، مقدمه مصحح، ص ۴۷.

* اهل را کرد وداع و به تضرّع درخواست
 * صبحدم رفت به حمام درو غسلی کرد
 * بوی جان پرور جانان به مشامش چورسید
 * چرک دنیاش چو بر جامه تقوی نشست

که مرا سهل کن ای بارخدا دادنِ جان
 مترصد بنشسته که کی آید فرمان
 کرد حالی ز سر ذوق و صفا جان افشان
 آنچنان کآمده بُد باز چنان شد عریان

* هم رهی یافت موافق به سوی حضرتِ قدس

چون تنش محضِ روان بود ازان گشت روان

* یوسفی بود به زندان طبایع در بند
 * مرغِ عرشی بُد و اندر قفسِ تن محبوس
 * یارب از فضل و عنایت به خداوندی خویش
 * انبیا و شهدا را چو همین منزلت است

ناگهی جست برون یافت خلاص از زندان
 چو گشادند درش کرد همانجا طیران
 دم به دم تازه گُنش روح به روح و ریحان
 به چنان مرتبتش بارخدا یا برسان

(ب) اصل، برگ ۱۰۸ - الف؛ قطعه ای شانزده بیتی، با عنوان: «محبوب القلوب، کریم

الدّین خراز راست هم در مرثیه مولانا همام الدّین - رحمه الله»^۱

* رفت آن یگانه ای که فلک با هزار چشم
 * روز دوشنبه وقتِ سحر کاف و هی صفر
 * مولا همام ملّت و دین مقتدای دهر
 * آن برتر از فلک به بسی رفعت و شرف
 * آن سروری که مهر و مه از خاک پای او
 * سیمرغِ روح او به سوی قاف قرب شد
 * شهبازِ جانش از قفسِ تن پرید و رفت
 * کو آن جنید مرتبت و بایزیدِ صدق
 * از حق ندای ارجعی آمد به گوش او
 * او روح محض بود دریغا که جسم او
 * ای خاک اگر چنانک بدانی که در تو کیست
 * شاهان نهاده پیش درش روی بر زمین

ملش ندیده بود به چندین هزار سال
 رفته ز هجرت نبوی دال و یا و ذال
 کاندر جهان نبود و نباشد ورا همال
 وان بهتر از ملک به بسی سیرت و خصال
 کردی به سانِ اهل نظر گردی اکتحال
 چون از غبار جسم بیفشاند پَر و بال
 جایی که عقل را نبود مدخل و مجال
 کو آن صهیب مسکنت و مرتضی نوال
 کو غسل کرد و رفت به خلوتگه وصال^۱
 با خاک تیره یافت ز ناگاه اتصال
 بر آسمان مفاخرت آری بدین کمال
 وین حال نزد همّت او بوده چون خیال

۱ این بیت یادآور همان روایتِ مجملِ فصیحی درباره درگذشتِ همام است.

* هر کس که بنگری به وفات چنین کسی
 * رفت ای کریم، مرشد و مخدومت از جهان
 * او نیست مُرده لیک برای کمال نفس
 * کو پادشاه اهل سخن تا که بشنود

زان پس چرا کند طلبِ عزّ و جاه و مال
 و اکنون تو در مفارقت زار زار نال
 زین خاکدان به جای مقرر کرد انتقال
 این نظم همچو آبِ حیات از زبانِ حال

ج) اصل، برگ ۱۰۸ - الف و ب، بیست و پنج بیت قصیده، با عنوان: «در مرثیه همام الدّین؛ ندانم از کیست»:

* دریغ آن الطف عالم کجا شد؟
 * ز چرخ علم و حلم و جود و تقوی
 * ز نطقش زنده گشتی جانِ مرده
 * وجودش کعبه بُد زمزم کفِ او
 * گرفته صیتِ او ملک جهان را
 * جهان بی طلعت او نیست خرم
 * همام ملّت و دین جانِ عالم
 * سخاوورزی که دریا پیش جودش
 * نگینِ خاتمِ انگشتِ دین بود
 * سخا کردند طی می دانم این را
 * دل پُر دانش و جان لطیفش
 * ز نظم و نثر او حسان و سحبان
 * به گاه ذوق و وجد و شور و حالت
 * بناتِ فکرِ او گریند و گویند^۲
 * فلک را اکمل و اکرم به جا نیست
 * جهان ایمن بُد از یاجوجِ بدعت
 * ز بهر دفعِ دجالِ حوادث
 * شب و روزش دو اسب تیزرو بود
 * جنیدِ عصر بود و شبلیِ عهد

دریغ آن مفخر آدم کجا شد؟
 دریغ آن نیرِ اعظم کجا شد؟
 دریغا آن مسیحا دم کجا شد؟
 دریغ آن کعبه و زمزم کجا شد؟
 دریغ آن سرور اکرم کجا شد؟
 دریغ آن طلعت خرم کجا شد؟
 نمی دانم^۱ کزین عالم کجا شد؟
 بُدی چون قطره شبّیم کجا شد؟
 کنون ز انگشت دین خاتم کجا شد؟
 نمی دانم که آن حاتم کجا شد؟
 که بُد تنزیل را محرم کجا شد؟
 بُدندی الکن و ابکم کجا شد؟
 ملایک را بُدی همدم کجا شد؟
 که در عالم ازین عالم کجا شد؟
 ملک را افضل و اکرم کجا شد؟
 ازو بُد سدّ دین محکم کجا شد؟
 کنون آن عیسیِ مریم کجا شد؟
 به پشت اشهب و ادهم کجا شد؟
 چو ابراهیم بنِ ادهم کجا شد؟

* ممهد بود ازو دین را قواعد
 * برفت آینه از دست سکندر
 * به علم و جود بحری بی کران بود
 * دل هر دردمندی را دوا کو؟
 * درین ماتم دلی بی غم ندیدم
 * نماند ازگریه اندر دیده ها آب
 * بنات فکر او گریند و گویند^۱
 * به جا نگذاشته مبهم کجا شد؟
 * جهان گوید که جام جم کجا شد؟
 * نمی دانم که تا آن یم کجا شد؟
 * تن مجروح را مرهم کجا شد؟
 * نمی دانم دل بی غم کجا شد؟
 * ندانم دیده ها را نم کجا شد؟
 * نمی دانم^۲ کزین عالم کجا شد؟

برگ پایانی دستنویس کهن (۱۱۰-الف)، یادداشت کاتب آمده است :

«تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَعَلَى يَدِ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْمَحْتَاجِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى،
 عَليشاه بن احمد شاه بن علی الضائع الاصفهانی - أحسن الله خاتمة - و الحمد لله رب
 العالمین فی يوم الاثنين احدى و عشرين صفر سنه تسع و ثلاثین و سبع مائه».

منابع

تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، تهران، ۱۳۸۲.

دیوان هماد تبریزی، به تصحیح رشید عیوضی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۱۸، چاپ اول، تبریز، ۱۳۵۱.

دیوان هماد الدین تبریزی، با مقدمه و حواشی و تصحیح مؤید ثابتی، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۳.

دیوان جلال الدین عتیقی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه فلاح استانبول، به کوشش نصرالله پورجوادی و سعید کریمی، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه بزرگ آیت الله مرعشی نجفی (ره)، ج ۲۴، سید محمد مرعشی نجفی با همکاری میر محمود موسوی، چاپ اول، قم، ۱۳۹۲.

مجموع فصیحی، فصیح خوافی، مقدمه و تصحیح: سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات

اساطیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.

یادداشت‌های قزوینی، محمدخان قزوینی، ج ۴، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۸.